



خبر و با بانی ز خبر و با بانی	خبر و با بانی ز خبر و با بانی
که بگویند بخاموشی	که بگویند بخاموشی
کز این دین گم نشین مروان	کز این دین گم نشین مروان
همه و رنج ز رنجست زار و بیکانه	همه و رنج ز رنجست زار و بیکانه
نوشه اش ز درسم الی	نوشه اش ز درسم الی
ره مادر سم با بانی	ره مادر سم با بانی
که نویی خورشید نشین کاند	که نویی خورشید نشین کاند
که بر نخل خرماسند	که بر نخل خرماسند
کروی و رنگ دهد و نیلند	کروی و رنگ دهد و نیلند
که با خنکشی دست روز و نو	که با خنکشی دست روز و نو
که دندان و چاکش صوفی بستر	که دندان و چاکش صوفی بستر
کاسه ای که در دست زار و بیکانه	کاسه ای که در دست زار و بیکانه
زیر و بی خورشید نشین	زیر و بی خورشید نشین
و صوفی و رنجست	و صوفی و رنجست



سماں میں کہ ابرو کی چھت کہہ دو سب وہاں ہیں نیست

جہاں غوری بہادر کشتی      نہیں ہو گا کشتی اڑو جو کشتی

محمد حسن جوانی مران لکھنؤ

زند و بیولوژیست محترم و سرکار

7. با وجود ربهان نشین

عما فی بارکش این عمارت حاتم که سیمج را کش باورده

سلامه کا خوف بر انداختن از محفل شریعت خارج غلط است

میرزا علی قاسم روکار

روز کے برائی اونی فخر اور سزا

بہن ماجہ اہل قلم کی خدمت میں  
جسٹس جی ایم اے بی

مخدوم امانی در کتب خود یاد کرد که مردم بنده و در زمان محمد

فارسى و اردو زبانين

بسم الله الرحمن الرحيم

نور و زمانت کز دست  
قبول آید ایام و رسم و رسم



[illegible]

بنیاد بنیاد

1950

بسم الله الرحمن الرحيم

20

انجمن

AS

هم که حواریان و مسیحیان  
 که از کتب این نبی در جواب  
 در یوشم این نام نماند  
 بهر حال و توار کم بود  
 بیانات و این ز عسیر صاع که داریم درین هر دو دست تمام  
 چهار صد و چهار که گوئی  
 فرستاد و هر یک محل  
 خود را در جبر است که آن از  
 در آورده است که یکبار یک  
 محمد حنفی باشد که  
 رسیدن آنکه در فرار  
 زنده که بر موصلست  
 خوش لاری که ماه و خورشید

[illegible]

چه درین روز در کتب  
 چو دانش کلان و کتب  
 پس پیش از کوی حاره کوه  
 بر آنکس فیلی نرماش کوه  
 بواز ارم شوی که در کسند  
 بلندی نرسد و در کسند  
 بسایه بر کد بکون زین  
 جریح چنان و در کسند  
 ز بس خن که اود آمد اندر کسند  
 جو کوه سینه پس کسند  
 شمشیر کت جلیع نمو  
 کوه خارا و از دانی نمو  
 کمت از دانی سلسل شکیخ  
 دین بار کوه سلسل کسند  
 نهشت شک از کهن و کمان  
 بنا سوده بر یک نفس کمان  
 زویدین رنده جلال کسند  
 که در کلبی بر کسند  
 راسی نو بکون از کسند  
 بنا سوست کس بر کسند

م  
ک

برالکاف

ز بسج نردون خیزی بنابر کس سر بر افروختن

بسر بادور گیتی پر کرده می باشد و مهر بر جوگانه

سوی هم خام و چنان <sup>بیش</sup> بگلزار جهان خیمه بردن

ز بسج نردون شده ابله و تنه مکان

چنان که گشت ازین کارزار که از ماله فعل رسائی بر اندر

جهان جوی دار از لب سبزه بر مونس چو سر رستگاه

چرخین گدایی خضم و فکس کشته و پروا روی هستی

به جا که بر او سر آمد رجب سرخس و در پایش انداختن

نشدن تهنیت نام پرورش نزد میر سید نابعد خشن

فانش نخل و گدازان تبار بهلا و طالع بهر گداز

درین کوه کینه ز شمشیر من  
بزرگ خنده ز رخسار من  
روستای دیرینه بگوشتش برون  
به روستای شمشیر بگوشتش برون  
بوی کینه جهان بگرزند تن  
کو خشم را چنان ببارد بر تن  
و بر فرق بلف اندر جوشش  
دور غنچه در بایس زرشش  
بر برات در ماحول ز تخم  
ز غنچه زرشش زرشش زرشش  
حوسه زرشش زرشش زرشش  
دم غنچه زرشش زرشش زرشش  
در کوه نموند جان من  
ز کوه نموند جان من  
ز کوه نموند جان من  
ز کوه نموند جان من  
بمشک زرشش زرشش زرشش  
کرانده زرشش زرشش زرشش  
جهان دید و از آن قلم حوالت  
هر شکری بخند و در بارش  
نوعان قلم و قلم حوالت  
بجوشند زرشش زرشش زرشش  
عنان یک کاه هر زرشش زرشش  
دو دوشش زرشش زرشش زرشش  
ساز و خواجه زرشش زرشش  
زرشش زرشش زرشش زرشش  
بجوشند زرشش زرشش زرشش  
زرشش زرشش زرشش زرشش  
زرشش زرشش زرشش زرشش  
زرشش زرشش زرشش زرشش

درین کوه کینه ز شمشیر من

بزرگ خنده ز رخسار من

چو زین کسب کفایت پیش  
 زین راز فزود کوه و دشت  
 سکنه دانی و نور و تابش  
 زین راز فزود کوه و دشت  
 چو زین کسب کفایت پیش  
 زین راز فزود کوه و دشت  
 سکنه دانی و نور و تابش  
 زین راز فزود کوه و دشت  
 چو زین کسب کفایت پیش  
 زین راز فزود کوه و دشت  
 سکنه دانی و نور و تابش  
 زین راز فزود کوه و دشت

این کتب در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۵۷  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۵۷/۱/۱۳

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

سید حسن  
میرزا



الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوباً

33.

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بیزوی رفتند و با سبب	که نوبه و آن جوهر ناب را
دو دست کشیده که چون نگو	شدند از نیر و از نای سنوه
بمنزل که خویش کشند باز	برزم و در دگر و در سر و در ساز
بیا ساقی ازین مرادور کن	جهان ازین پس بر نور کن
می گوید و بمنزل	همه دل براند و خوشم دل برد

جهان که آرام کاهی خوش است	شناخته و رانغل در انش است
دور در و این باغ آراسته	درو بند بن بر دو بر خاسته
در از در باغ منکر تمام	ز بکر و باغ بیرون خرام
اگر بیک باغ خوش	که باشد بجا ماندنش ناگزیر
درین دم که دری است و هیچ	که آینه و درفش هیچ است و هیچ
نه از نم آینه ازین دل خوشی	مگر گزنی ریخ گشته است و گشتی
خرازا کسی در و نسی بخواند	مگر وقت آن کاب و خرم نماید
که دنده نظم این درستان	سخن را از برین باستان
که چون آنکس بود و خوش گذشت	برازد و دشت گشته پیر گشت

تنب از راه بر سبب پسران به  
 طغایه ز لشکر که هر دو شاه  
 بنانی ناید شدن چون خراس  
 بسا خفته کفایت بیل منب  
 عفو ده تن مردم از رنج و نایب  
 بنایس کنان هر دو لشکر بر داز  
 مکران دلدی نمودی در یک  
 سکا نش خزان شد و گوشتند را  
 جو خورشید روشن بر آرد کلاه  
 دوشنبه و خالی صبحان آوردند  
 باز دم و خوش نمودی از یکدیس  
 جو دارا کورال دلدی را حین  
 سوتی آتش کس نشد ز تهنون  
 که ایرانی از دلدی بس خود  
 جوف و نشتارم در یک یک  
 شکفتی بود نور با  
 خنده مایس در نده با صبح گاه  
 نسا بود و راجه از نایب باس  
 سر سیمه بر ساع از خورشید  
 نظم بر بر زانی و آید ز خورشید  
 که می جاشی بودی از شرب دراز  
 بدیری بودی در خنک  
 که نرینده صفی بر می جاشند را  
 پدیدار لیسرد و میفد از سیاه  
 رده و شنی در میان آوردند  
 بناید زان بر نشانند سر  
 دل زانی زن بود در را می شست  
 نمودند را لیسرتن منب و خون  
 بعام کجای نرند اند  
 ز روی نایب کسین کجاست

کلی بر دیزی یکی بر سر سب	به عشق خفته دادند نه به شکیب
که بر خون او بیه بود ز شمع	همان فاصدان بنمردند جهد
که چون باقی دارد دین نرنگ ز	سکنه ز درک و عرف جایه از
هر آن بود که سبکی خلیس و آب	خیال دوسرینکس را بنسب
که در دایره بین بر سر سب بوم	چون گفت با بهلوانان را دم
رکب جان بوشنل کیم بر ستار	بگوش بوشنل مرد و وار
در باشد هم لکن در رست	کار دست کبر و دم مار ملک
بود روزی آترو ز فری	خاست که بوشنل بر برای
دولت کرد خند بر سر سب و آب	به اندیشنای چنین بوناسک
همان بازی و کسیر بخار سرد	چونشی در بر و شنی مار سرد
علیه شد لکن سبک و بر سوار	بانت بدل گفت منشی شزار
کران جنبش بد صفت را به خوه	در آن جنبش دولت کرد و کوه
هو بر خوست از ازل با د	فرمودل نسب شاه بهی خوه
سر زانست از جعفر میر خد ملک	بیمت ز لشکر بر ملک
به آنهن خود کج را جای سب	ز بولاد و صد و بر پای سب

۵۸  
۲۳

۶۱

همان سپهر که گشت زوهار	دور بریند سازد گشت کار
که بوند بند روی چو رند واه	جنح ایکنان بسند و زاه
آنکس است از نهم چو خار مخ	جستج از هوا بر زمین برود مخ
ز فتنش که منشن بر سر جان	حت تار و فلک که در جان
چو از اینج که بر این سفود است	سکندر که منج حسان غنود است
چو از اینج که بر این سفود است	بر یکجست زنی چو بار نده منج
چو از اینج که بر این سفود است	حت سده را که ز فتن گشت
چو از اینج که بر این سفود است	کراناکان یک با دشمنان که خوش
چو از اینج که بر این سفود است	سگر و کشتی که بر با میان سستان
چو از اینج که بر این سفود است	همان که شود دل در گاه را
چو از اینج که بر این سفود است	بقلب اندر دل چو جوشان
چو از اینج که بر این سفود است	بر آمد ز قلب دوت که خوش
چو از اینج که بر این سفود است	بنبره اخبرید چو منند شمر
چو از اینج که بر این سفود است	ز شوریدن ناله که تا به
چو از اینج که بر این سفود است	ز فرماد و پیش چو زینب پیل

ایسی بلر

ز بس که - نینور زنده شد  
 به خیرین کو - خیالی مانع  
 در راه که - ان سر می رسد  
 ز بس که - نینور زنده شد  
 کو آن نینور زنده کنون  
 خرو مشیدن کو من روید جان  
 جلال زمان از نینورهای رنگ  
 کشتن آید رو در پای تو  
 ز من کو با طمی سندر رسد  
 بابر و در زنده خان را  
 سینه زنده از منج بهای  
 ز بول و بهان سکر شن  
 ز بس که - نینور زنده شد  
 ز من سنا چرخ دور رنگ  
 ز بس که - نینور زنده شد  
 ز من سنا چرخ دور رنگ

بر بد ز چسب و چسبند  
زین زره افش او در خون و زنجیر  
کشت او در دوزخ و زنجیر  
کند زمره را زین خود زود و شش  
بجای نم زرقطبره خون آمدی  
نوشتمده را او در بر جان رس  
بر زود خون ز زحل خاره سنگ  
سند از موج خوش زین لاله کون  
غباری است ز جای بر خواسته  
شما بان زنده شیرین مار کج  
حوسما بلسه زره ز کسره  
شش کوه زنده ز  
زین برامشده که سخن زین زهر زهر  
زهر کار کرد و نس فروماند شک  
نفس زنده را او برون ماخن

سنان در سارسته چو کشت  
کر نیز کانه در لکن  
سواران همه نیز مرد  
دران مشلخ آویزاد  
بجان مرد خون بر کشتن شاد  
ندارد کسی سوس در جلاها  
مکن کوشش بکنند  
چو مرکب از کین بر آرد هلاک  
بمرکب همه شمشیر زین سپه دور  
زین کشته بر کشته مردان  
بر آن دجله خون ملذ آفتاب  
سنان سکن در لکن و اور  
شمار که نتمش در افکنند  
چو کشتن کرد در امیت  
بر آکنند کی در سپاه او فساد

سپه بر سپه چو کشت  
نه روی زینای ترا کشت  
بهر کوشش  
زین کشت کوه از بس افتادگان  
کشت کشت کشت و و و و  
نیک کس خرفه کند بونید سپاه  
که مرکب مانده از زین خندان  
نمود منبری از کینه اندوه ناک  
بگرد کس از جبهه بود نا  
شده راه بر نشسته مرده نازد  
بمیلوف افکنند زور برق مرا  
سپه بر سپه چو کشت  
نیت در دشت کشت خار افکنند  
فانیت کشتی بر کشت  
کر کشت در آتش کاه افکنند

سپه

سیمه چون بر کفنه شد بوی / فراخی در آید بیدارین نعل  
 کس از خانه گمان پیش در آید / که ز در دل کس نماند نمود  
 و در سینه غبار چون کس / بدانی من برکت آید  
 ز در سس کی زهم بدو کند / که از غل زمین کشد چو ناز  
 و افتاد و در لاله چشم / که سبزی نه اندکی  
 در چشم کانی در اندک خاک / بغلط در چون زن زینت  
 بر خند من ز لب آید و دماغ / در خوشی بود مادر با جیب  
 نشسته و در سینه ز لب / بزد سدر کس فتنه باری  
 ز لب ز در سس ز لب / باقبال سینه خون دور کنم  
 یک ز هم ز لب ز لب / سید دم جانش ز لب کس شاه  
 بنامه بنی و باور / ز لب ز لب سس باری کسینی  
 جوانه ز لب ز لب / نوین ز لب سس باری بجای  
 با لب ز لب ز لب / و فاسخ بخیزی که خود  
 بگذرد ز لب ز لب / و لب ز لب ز لب ز لب ز لب  
 ز لب ز لب ز لب / که ز لب ز لب ز لب ز لب

4.

۲۰

در سینه  
 ز لب ز لب  
 ز لب ز لب



کدام ای که سحر و جادو کند	و مرد و امید و اندیشه
کی خواهد که در از حلال و حرام	نشان چنان که کنونی
زیرا خود و دست و پا و تن	در بدو همیشه به پیش ازین
ز عین و نور و لعل و گل	چو در وقت غلبه
عالمی که بی شکسته و سحر	بن مرزبان بد و زحاک
همان بس که کرد با پهل روز	سپاسی لغت و رای
ز روشنی و افتاد و غنچه	بازوی همین نموده
باز در آن گشت چهارچشم	بهاری و بدین و طهارت
دور و دور و دور و دور	نسب نامه دولت و قنار
در آمد و آمد و آمد و آمد	سکه فرو و آمد از نشت
دور و دور و دور و دور	بفرمود نام دوسه و نشت
خود از حاکم و از حاکم	بدان و بر حاکم و نشت
ز دور و دور و دور و دور	بالبس که نشت و نشت
بد و نشت و نشت و نشت	قریب و نشت و نشت
نشت و نشت و نشت و نشت	نشت و نشت و نشت و نشت

نشت و نشت و نشت و نشت

جود از سر و تن و هر چه هست و  
چنان در راهی دو گشته است  
راغب که این جهان را ند  
سپهر مملکت خود را در  
نواهی به سلوک گامی نهد  
که نامش بود در هر دو هیچ  
سند و زلف را در آن رود  
به دستش که بار و زنی کنی  
نگهدار و دست که در آن  
جوش و خروش را در آن  
ببین سر و در سر و زنی  
و این بندم که در دست کن  
نه این را در میان اگر نشین  
خاک خوشم بود  
معدن را در سر

ز دل به زلف از سر و تن  
که گدازد با سر هم هر که  
بمنش از سر و تن و تنی  
که گدازد و حسیه به سر و تن  
نگهدار به سر و تن  
همی از سر و تن و تنی  
نوشته که در سر و تن  
بشمار جان و دست و تنی  
نه به سر و تن و تنی  
نقیب بی من و سر و تن  
جان شاه را در سر و تن  
بجز زلف از سر و تن  
مردان را از سر و تن  
زین آسب جریح و تن  
که در دل از سر و تن

41  
ب

و

زبان من لنگر است بهمان	در آن کجایم خودم بایان
اگر نایب تو امی بود ز سرم	بسیار گفتی و نماند بزم
چون ز تو بگریخت دستم	بجو از من رفیق بستان خواه
سنگ زنده گاهی ناصد	سنگ زنده گاهی ناصد
نخ می که ز خاکت باشد بر سر	نه توده خون شود بر سر
دشمن چه نمود کاین کار بود	ماست ندارد در کس کار بود
اگر ناچار برافروختی	که خدا و چای ساقی
دینت بدو با خون ایدم	که با سینه در خروج خون ایدم
چرا که مرا بقتل رسد	چرا که مرا بقتل رسد
که باز شاه نشینم	نه زنی خنجر را دیدی
بدای کیستی و دانی راز	که در رم به نه بود و در راز
و نهایی چو نیستی افشاید	تکدر در خانه و نه بخت
و بکار زنده رسد بار	بهین بود پس ملک را بار
چه بودی که مرا شکست	سنگ ز سرم ز تو
چه نمودت بر دل من زور	که بر من ز تو

مرا شکست

در حدیثی است که...

که ای عزیزم زارانی غلامه  
 طلب کردی تا توانستی  
 که ما نیز داورانی دولت نبی  
 که داوران را برادران غایت  
 بدین جنگی ما را داوران  
 نه تنها این جور از کفار که  
 کنیم نو نه برادران  
 امید از که زاری و غمت  
 بجای زاری با تو بهای  
 بخورمش گری و دود و سیاه  
 سینه او را بپوشد و کشتن  
 گوی و گوشت و خون و خنده  
 رسیده بودم عشق و دایم  
 لب از لب خالی من و تو

رسیدہ اور عشق و دریا کی  
لب از لب خالی نفس کشو

سبوی که سوراخ دارد  
چنانچه از بر روی می آید  
یکی بر دو کس سر آرد بجای  
نه از این ریش که می کشند  
بین روز و شب استی سینه کن  
چون سینه بند من را سوراخ  
نه از خدا بر جان سوراخ  
نه من به زمین کشم تا زود  
خود را تلک است آمدن  
نوسه سینه را و استی سینه  
چون خواستی کار زود  
سینه خنجر از زود ام انداز  
یکی الکه بر گشتن سبک  
دوم الکه بر گشتن و ناچ گمان  
دل خود بر داری از صم گشتن

بوم و سینه کشم کرده در دست  
یکی آورد و یک سری می آورد  
چنانچه از زود زود  
نه انامکس زود زود  
نوسه از خنجر زود زود  
بدن زود زود  
کار زود زود  
بخاریدن زود زود  
کس زود زود  
که من زود زود  
بوفنی که بر من می کشد  
بر آید با قبال زود زود  
نوباشی زود زود  
حاکم نوباشی زود زود  
تغیر زود زود

سبک

سیم و اندک ز دستهای  
 حرم نشینی و سبستان من  
 میان درونشک و آینه  
 به لایق نازی و سبستان  
 بهم خورده خود می سه بلند  
 کجایی که دو ناله گوی از جسته  
 دل روشن در خوشی مناسب  
 که یاد و نشانی بهر عهد  
 سکه شیرین ز دور  
 کنودی و نوری بولاد کمر خ  
 که عجب دور کردی کاف  
 دخت خانه ز فرخنده باد  
 نفس نوب بر روح و قلعه  
 چهره ز جانی برید  
 سکه ز شاه رخ خوا  
 در دوزخ و جانی  
 هر روز در جانی  
 سکه زلف و کارد  
 ز عهد زلف و سکه  
 بوجدت که کجانی  
 ننموده زلف و جانی  
 در خانه کاهد جانی

هم 4  
 3

و سبستان و آینه

جو سرفراز رود به جان زمین کرد در رسم خوانی و نوازی  
 جزا غنی که بادی در و نور و قشع چو شقایق الوان حذر زمین  
 اگر آید سهری و کرد میخا کسب و خوف الی نوبی عاقبت ز غایت  
 با ما بیا که شود خود نمود خود خاک شود و نور از آب کز  
 جنس است رسم این کفاره که دارد بآید بدین راه را  
 یکی دارد در دهها و شصت و کسیر ز میخانه گوید که خبر  
 کنن نموده لا جور و ب ط با بن فلعه که تا کجالت خط  
 که در دست ندها و دارند کبودت کند خا و خا و خا  
 کو زنی که در شهر سندی بود ملک خودش خایه بران  
 جو خیز ازانی کوچ برش جناح مشهور است راه اندرین  
 بن بنق و از لکشی در هر حق حسن روز خود و از این و لکشی  
 سمندر و در لکشی روز و ملک این که نزل لکشی و خا  
 غری جو زنی خود مرد حای خرافات و حای و لکشی و خا  
 لکشی و لکشی و لکشی و لکشی همه راه رنج نیست با رنج راه  
 که داند که این خلقت درین دور بدست بری اندر چه دارد و خور

از این کس

زیر کشته نو بر آرد بروش	سبوی نوز برتری آید بخوش
که داند که من دغمه دارم دو	خدا بخشد دارد و نیک و بد
هرگز یکست با من در فلان	نزد من که شمار سر است
فلان کس که در خوشی	طراش و دغمت به دوست تو
کس که چون فرشته بلندی	ایستاد با دود و دغمت
شاید که بانیست ناز و داد	بچه یکس و دود با داد
به بار دین بخت و خورشید	زهر خوی خد برین سبب
چو خنجر خن بر دغمت روز دگر	چو بخت از کجوان چه غافل
ازین دلو و دم که دلم و دلم	نشان توانم بستم
بی نور از دشتان نام	نماز و عبادت
نور از برنده از خوف نواز	زودم از دغمت
همان چشم بر کوهای درین راه	ز بهر دغمتی مردم نواز
مرد و دغمتی که خنجر	به دغمتان مردم بهار
از دغمتی مردم بخوانی	سبوی که دلم بهار
بستم اندر دغمتی	هم از دغمتی مردم بهار

۴۲  
۶

باز دارد



و کوه خیزای که بایستد خراب  
 چنان کنی اندر بزم و در خلد پس  
 همانند لعل کنج کندو خند  
 بگو تر فرو زو دل سزه فام  
 جو بار یک شاییدن سوی کنج  
 خردوی رنگس که شد کنج باب  
 تو خاکی گشت کنج باید روانست  
 فرو زنده شد مرد ز خواسته  
 ز رنگن سوه ز غولن زبر شد  
 سیاهان مغرب که زنگی داشتند  
 سکنه خود دید کجای کان کنج  
 بر سینه کان ز غولنش را  
 از دل کنج ز رسته دو بهر  
 بگردن ایران فرساده کس  
 بدو راه آبگیره سر نمند

و زو محزن خاص باید نصب  
 زهر جهاندار گردد خاص  
 صوفی بستند از کوه سحر و خنده  
 مگر شب چراغش ازین نام  
 که کنج آید از روشنائی مرغ  
 ز ستادی مرد فروخت جان باب  
 که بی خواسته خاک را گشت  
 گزاف کار با کرد و زر سینه  
 که چون ز غولن شاد و کنج  
 به غولان ز غولن فلح شدند  
 که در دستش ز فانی دست رنج  
 همان ششم را و درفش  
 بدو و درفش کشت از مهر  
 گزین در کرد و کسی بار پس  
 به گشت از سر غولن سر زنده

بجای شاهما کسی بی سباسب  
بزرگسال بر بران فرستاده شدند  
غیر در ششند از دل مهر باز  
همه هم کرده ای بر او آمدند  
بر آن آمدن شاه و مادرش  
خدا کند بابر کی همه است  
در کج بکشد و بابر کسی  
همان نان بر سر بر سر  
بواد در بچه در پیشش نو نشان  
خوار بر نشان آن لکن در کف  
نشان او بر سر بر زمین بکران  
بخت بر سر بر سر بر زمین  
سر کشت بر سر بر سر بر زمین  
کهن فتنه و توفی و توفی  
چند کسی در زوای

نوازش کره بار و در بنفاس  
وزان خود می شخفت خورشید  
که منت او بود که در بنفاس  
سوی لجن کاوشگاه آمدند  
از زن به یونان شکر شاه  
که در پناهش بجا و مسکن است  
خزیده بی درد و کوه بر سر  
بر آن حد فغان بخت بود کرد  
دو مایل و در بر فرزندشان  
سر در چهره سر کشتی یافتند  
فک کو شسته بر در بر آسمان  
که بار نو باد بر سر بر زمین  
سر بر سر بر سر بر زمین  
نیز خسته و گدازده ای نازی  
سر بر بر زمین کعبه ای

۹۴  
۹۵

۹۶

چو شمشیر ز راهی فرزند آکی  
 در حق ز کجی گاه از کینستیم شکوه  
 بغیر از ما هیچ دهنست آوردند  
 دور بنکب گردن برافراخته  
 بسته بکی از خونشان کمال گنبد  
 نخست از کجی ز کجی در زلفش بود  
 چو نقد بر زلفش آورد بمیش  
 بغیر از ما خوار کردند نشان  
 نهادی بر آمد بگرد سپاه  
 کسی که بنستم خیزد از نام تو  
 شبح شود هر که خداوند منش  
 نظامه کسان شهیدان و کبری  
 بر آن راه و دستم توین خود شدند  
 در رویه مخاطب حق که از راسته  
 زنده نه مرا بخوی یا بگردان

بر در انبان فوسلند خندان  
 که جمع آمد از رفعت کسور بگردد  
 و خون بر زلفش کشیدند  
 جام بکون در انداخته  
 رهن جلیوشان را حمال گنبد  
 رسانیده خندان که بر زلفش بود  
 بر وزن آمد از خنده عهد خویش  
 رهن بسته بردار کردند  
 که از غنیمت باور من خون بر شاه  
 بدین روز بایستد سر زنی بگو  
 بر آن جنده کوشند خداوند گشت  
 بر انصاف و از دردم رسانند زنی  
 جهان جوی را بنده فرمال گشته اند  
 نشینندگان محله رخا سر خنده  
 از زلف و از زلف و در جبهه هم

سکه و طلا

سکندر صحرای نادر و دریا شکست

بسیار لشکر با کینه کوفت

نیاز از او زنده را با چوب

بر سپیدای برسان از پای

سی سالها و جهان را بشنید

چو دلی که در جفا میشت کرد

از کجا که بدین جهان نشینی

حوار کسی از جوانی کویش

نبوت بنده از کوی شاه دوم

کلان بر در است از لب کوز

سپیدای سخن سپید و کشتن او

کشتن تازی دماند گفت

انوشته منتر باو در دی و بر

سپیدیش از زبانی بفرشته

بسی از کشتن از جهان و بر

بر او خفت چون سحر زدن

سخن گفت بر قدر بر پایه

طلب کرد ز نگاره زنده شنب

لکند و سرش با پای بر شنب

ز عارضان پیچید بر شنب

کنایه نه با منی بر شنب کرد

نصیحت چرا ز دوشستان بشنی

کنیم بر درو که باشد هموش

بر وحش زبانی بر او خفتیم

بی و خولان سر هم زدن

ز صحنه جهان نیز از شنب کشت

که باو صفت اندر کام گفت

ز نویش همه باو خفت بر

سرخم در پیش او خفت

شد و رفت از او خفت

۹۷  
عاج

۱۵۵

ببینم ز من که دو بی لای

چو کشت سگ در بوخت علم  
چو کشت کدو در بوخت علم

ببینم کشتن ببری از خرقه  
کجا کرد ز سبیل جوی حراب

نزدیکی دوست فرود شد بکج  
جوانی دست ای دلداد

بکام ز جوانی توانی رسید  
به پیراهن سر کند لا جور

همان مایه تنه جان شود بر بال  
و گشته بر اند که از مغر و جنت

از دور دل چو کس آمد بر این  
با کشتن طاعت از کشتن

از این روی سر و دست و  
از این روی سر و دست و

نمودم مدد و بسجای نهان

ز دارا که بگرماز  
بگردن خوار این در کرد و گزشت

بهر مرده را چسب کار زرد  
بجوی و کس در او لایه است

ز بی دوستی و حسن مرعج  
همان به که باز و ما مادر

چو ببری رسد کوشش باید کرد  
افتخار و جنت در این فاعله کرد

برست شمر از زو بگریز طلال  
شماره و عدد از یک دست کرد

چو کشت کدو در بوخت علم  
و زو و جوی از کشتن

که ببری طاعت از کشتن  
به ببری دست ای کزنده مادر

همان کار

همان نبرد از نگاه کرد مستند ز کوه و بزم و در مستند  
 به پوشیدن و خوردن شکسته شد و این از خوردن منع  
 حوت و در همان ماکار لمان خیزد و از کار سود و زمان  
 به رنگ و در فاروان که نبرد از مالت و کار است  
 به برسد کال صفت و در از که از هر فردی که نگاه  
 سپید و از هر آردی صحنی که در و دست پای  
 نبرد از مالتی نموده گفت که فردی آن به بولان  
 که در استری جوتون این بود بخودین سیاهی بود  
 و در همان جانب کین زهر پوشیدی برادر و دست  
 شدند مزار از مالت پیش که از خوردن زهره و دست  
 و در استری که در استری سر افکنند و دست  
 به نام که در استری زهره و دست و دست  
 صوری از خود و در از مالت که در استری از مالت  
 خیزد و از مالتی نمود و دست و دست و دست  
 که نایب و بجای مالت و دست که در استری از مالت



و کز باره گفتا بس که نمی تواند  
 که باز وی بهین حراست دراز  
 بر آنست بهین دراز را  
 خون غریز کردن غریز را  
 حراستش نشد بود و چند  
 کز آن فغان و کردی است  
 چنین در با پنج جهاندیده  
 که بهین بدین از دما بهین  
 سرخجام که شعله مند بود  
 بود و در بر موی و خست  
 که دیدی ز او پای بر موی  
 که از بر موی فانی باورد  
 ز خون جوید و از بر موی  
 در باره و غوسه کمان نیمه  
 دو لود از روضه روزگار  
 پس از قهر و بهین  
 که عدس جهان را که خست  
 ز ما پنج و تا بعد  
 جی و کسم و زدن جی و کسم  
 و بر دنی خست و کسم  
 که باز وی بهین حراست دراز  
 خون غریز کردن غریز را  
 کز آن فغان و کردی است  
 که بهین بدین از دما بهین  
 سرخجام که شعله مند بود  
 بود و در بر موی و خست  
 که دیدی ز او پای بر موی  
 که از بر موی فانی باورد  
 ز خون جوید و از بر موی  
 در باره و غوسه کمان نیمه  
 دو لود از روضه روزگار  
 پس از قهر و بهین  
 که عدس جهان را که خست  
 ز ما پنج و تا بعد  
 جی و کسم و زدن جی و کسم  
 و بر دنی خست و کسم  
 که باز وی بهین حراست دراز

۹۹  
 ۱۰۱

۱۰۲



زین خود ما خوردنشان نیست	مستخفی ازین منکر نیست
کنشند و مانیریم مکنز	که خون مهره جعد مکنز
نزد منج نیست درون چارطاق	که بی نقش و نیست بر رواق
چنان خون داری جاندر باطن	خون غصه صفت آن بود بر مال
سه از رخ نام ترس عاری بود	بزم ز نسبی گویند ترس عاری
راگن رقص جان زبان زد است	بیه بدستل در گمان زد است
را باز نموده بود مبرهن	نه حاجت بود باز پس بن
توزلن ده که شد باز نموده	خواه از خدا حاجت باز زد
چیزندی دل خود درین طکال	که منشی کی رخ بهمنش بیان
بدانش تر از نمون کرده اند	لایح حکم خون کرده اند
ترکب هوس کی بخون بود	خود کرد از خون زلف و خون بود
هر آن مال که زده درین دستباه	بر خفته دل نه مادر سپاه
سنون دلال نه درین طاق	ستولی نمی دهد در خون ساق
چو در طاق این نه خوانم	بر باید شسته از با سینه حاجت
دل ز بند بهود و زاد کن	شمره در دکن دره کین

به جلد و در شب از کف دست  
 به بوی ماه و در روز شنبه جهان  
 چه از وی به پیش ما جهان باقی  
 شده از باغ حیرت و نیت سال  
 ز جنت کزین کردیم و شال  
 بر زمان ایران و در ملک او  
 شد مانند گمان از دیار ماه  
 نیت ما که در حیرت می نشست  
 ز ما کزین رفت رفتی  
 جوی از زنده شده روی تو  
 ز دیار ابدی شد و با شلو  
 خود دیند سینه و با شلو  
 که تا دیوید و از کرم و سرد  
 ز جلی انجمن و از جوی  
 به جملگان در و کجا به شال

نظم کنان گفت زین مرز بوم  
 کسی را که نزد یک روستا بود  
 چون کویران را نوی کرد پیش  
 سر بر ز طاق کجودان سپرد  
 بیس دلدی باشد آن یک  
 ز نام که نرادر و در سگشت  
 نه خست و نه سگشت از سگشت  
 نامزد وین ملک بخت بختی  
 خرد شد از کینا سبها  
 خرابی و در کد هر سبها  
 که نمیشد و راز میبخت  
 بیامثال بهلولی نکند  
 گفت و ز شغل بیاراد  
 جهان را نماند از سبها  
 زار بختش ازین و در سبها بود

مروست به بلبلان و مروستی بوم  
 ز جبین سیاه آن دو مرکت بود  
 معان بن که چون کوه پیش  
 به این نامزدی هم حوکت بود  
 که نخی در میان بخت بود  
 فرو مالک شد که خبره دست  
 نمی دزد و سبوی در سب  
 نه و سب و در سب سب  
 شده حجت از فضل کینا  
 بنر زین ای باشد از سب  
 بقا در سب و در سب  
 ملک ز در حال دست بخت  
 سیاه بخت و زنی بخار  
 جز شغل خود بخت و هر سب  
 همان بختش ازین و در سب بود

از دراز

ازین لونه به یو ماخند و چند	کسین و از دست فیرمند
مناوی بکلیت از سر و بار	بر رنده خند زین بخت شهر بار
درین کراخی گزید به	که میت در از میت فرو گزند
زگاوز آهمن گوید	کشتاور ز گرازها و مندو نماید
همان شهری از شغل خود خندد	سبایی تا این خود رود رود
همان خسته را حال بود به	نگر و سی خری کار خوش
همان به شسته و دوخته که بود	زین شسته ز ریزه و راز است
همه فارغانم سترود	خداهای بر کس بعد کرد
بیاودی زور و در شید فو بس	همان از و برانی خند و شیش
همان در شیش ز گراز و ستر	جهان به دست از دولت است
یکی شسته را در شیش	بیا سانی ز شادی و من و ناز
که شسته شرمند و در	به شسته و تن شرمند و در

۲۱  
۹۶۵

۱۰۰

بر کشتن ان در میان	سیندی باری و پانده به
ز چشم به بدست	که به شک و زمان به شک

دیکین چو سوزم از دل سپند  
خطوای ریزن دین ریخت  
چه ترست و در چندین خط  
به زبانی زین پایه بر دل نسیم  
نزد رفته و استا نهادیمش  
که چون دین و جان بر دلش نشسته  
سکندر زرمود که در میان  
همان دین برنده ز نو گشتند  
مغان را با نسیم سازند  
میان بود رسم اندر دل و کار  
گشتنهای درو بایست  
نوکر که مراست نوری در  
بدل رسم کافای از سجود  
سکندر جوکر و دلن بجای حجاب  
بر دلش که گوید در نشستی

هر چشم بد کی رساند از نر  
اسی این نذر وجه فارغ است  
با فسون گری برده ماند باید سحر  
نهین برین دیکب بر خورشید  
چنان گوید ز منش عهدین خجسته  
نزد دلش و رفت از دلش برست  
گشت اندر دلش بر سستی میان  
گر دلش سوی دل گشته و گشتند  
بر دلش که کار بر نر گشت  
که بماند و دلش که از آموزگار  
نباشد کسی را بر آن کج و گشت  
بر دلش که مال خود را کند از دست  
هر دلش که و خانه بخود  
بر دلش که خود را باوان  
نماند زین کج بر در نشستی

در رسم

همه با جان و دین و مال و تن  
 که تو هستی این تنش کنده  
 ز غایب و غایب نماند  
 بی ادبی و بدین در بر  
 بیا و صفای کردن فر  
 بر آرد و دودی بکشد  
 که نفسا که کوی که ز نسوایی  
 ز غایب و غایب نماند  
 یکی با پای کوب و در دست  
 سستی روز و ماه و کل  
 شما در میان ز غایب و غایب  
 نگاه من خوش آمدن فر  
 ز غایب و غایب نماند  
 سدا ز غایب و غایب نماند  
 چو از غریب بود ملک

10.

که باران چو سبب رشتند بود	بوی باغ و بوستان از حد بود
که رسم مخان کس بخار دمی	چنان در فرمان شهنشاه بود
تا در نماند رخ با شوی	که از رخ و زبان پوشیده بود
مخاز از بختیاره نوره کرد	به نقش من و رنگها پاره کرد
نکند دست بر خنجر و من کوفت	چنان از زهر و آلوده و پست
تا از آن سبب ز رشتنی	با بران ز من کجاست شستی
تا که دیده کس نماند هیچ	که از آن کجاست آن مجسمه هیچ
ز کار از آنش بریند مهر	همان تا ز میان کل کار مهر
بر زور و زلفش برستان زود	چو شاه جهان رسم از زود
خزان بر پرستی نماند کار	بهر روز و هر روز کار
تا به شب بر عهد و ماه زورند	بدین خنجر و سبب از زورند
بیدار فریاد زدن کرد و زلف	چو زلف و ملک و ملک کن
بدان گونه گمان غمزه گوید گفت	نقشه کی صبح را نماند گفت
و که گوید رضی ز من شبنوی	و اگر آمدت تا بکمر نو
که دیبا و نور که زنده پوشش	برون کنی همین است از زلفش

کتابخانه ملی

جهان با پرسی روی دلتا پیر  
 که چون شست بر در آتش نایک  
 به نوره مایل و در شست  
 ندرود و دلتا می بود  
 نسین نامت در در آتش  
 بر آتش فلولی ه  
 و در آتش جامه پیر  
 و جامه را دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 مشعل می بود  
 در آتش دلتا می  
 بر آتش دلتا می  
 بآن دلتا می  
 در آتش دلتا می  
 در آتش دلتا می  
 در آتش دلتا می

خیل شست در دل پیر  
 زیر قار وصل مرون  
 زبانه پیر  
 شست در دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 شست در آتش دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 و در آتش دلتا می  
 و در آتش دلتا می

سم ۱۰  
 ۹۰۳

۱۰۶



بیا روی این بود چندی افکار  
با این زلف و دست و پیر  
که گفت و بده و نوبت  
در دوشتری جا و در آن سال  
چو بخواری نسول کن و نوبت  
بنا روی از روی و نوبت  
شد و خوف و نوبت  
کن عادی از یکدیگر و نوبت  
چو بدید و نوبت  
زیر روی افکار و نوبت  
که شد و نوبت  
کسی کو بر آن از و نوبت  
شبه از آن و نوبت  
منا پس و نوبت  
منا پس و نوبت

در دوشتری جا و در آن سال

بسی خورشید از باغ و نوبت  
بدرست و نوبت  
زیر و نوبت  
بدرده از نوبت  
زلف و نوبت  
چو از نوبت  
بر آن و نوبت  
شود و نوبت  
من و نوبت  
بز و نوبت  
چو از و نوبت  
همان و نوبت  
ز و نوبت  
به و نوبت  
چه و نوبت

سکال

در دوشتری جا و در آن سال

[illegible]

آن سو دما آنش افروختند	مان آنش آنش کده خفتند
زنی نماز داشت و سارینش	فلک را زینر کس به چرخ کوش
بر روی پادشاه و دولت شاه	که این ماه بود روز دمای شاه
ز فقر زمین برکشید چاه را	و در آن از آسمان ماه را
ز فلک آسمانی بشوید زو	شود بر پستی بی ملک آما
بنویس که کوم بر چی شدی	بر چی نمود عجز و خسری
سه نوع آنش از خیز و میز	ساز کرده بر کوه و دره
باقالی شد را از کوه	بیمه نام ناموس نشکند تن
ز بون شد و اندر نهان	سوز از زخمه و من مار من
از خدمت شاه و از کوه	برایم ندانند هم خواهم بست
چو شد دید چشم آن	بر آتش مای از آتش
بنام من را و او کن را	سزاوار است ازین نام
و کن سما متولد من را	ششم شافل از کوه
بنام من بر شکر و نسیم	رخ خویش نام بر خانه
بر روی مانوی خایه کرد	بر چی چنانش کند دیوانه

در این کتاب  
 از کتب قدسی  
 در این کتاب  
 از کتب قدسی

و در این کتاب  
 از کتب قدسی  
 در این کتاب  
 از کتب قدسی

در این کتاب  
 از کتب قدسی  
 در این کتاب  
 از کتب قدسی

در این کتاب  
 از کتب قدسی  
 در این کتاب  
 از کتب قدسی

در این کتاب  
 از کتب قدسی  
 در این کتاب  
 از کتب قدسی

برسم کسان خلقی سازد	در سخت نخبه را باز کسود
برداشت پیرزده در جسد	ز مصری و رومی و صبی برزد
که دل را نود و جان را نوبی	نامی که نامی خسرو فی
که پوستها را نهند هر گرم	نصیبهای زرقعت خرمای نرم
برآورد با آتش بسی خود	ز جوهری خود از آتش
نهند بسیم حاتم و لیل	بسیم با آتش ملک و دواز
بسوی بدل نود ملک	فرشاد و کسره مشعلی
طلوع زرقعت بر لاجورد	بر جان زهر و زهر
ملک بر ملک زرقعت	بکسب بینه بر زهر خنجر
سی می نهند کسره خنجر	تشنه در زرقعت
که با آتش نهند و پیر	شکبای زود روزی
بر زرقعت زرقعت	جواب است آتش باغ بد رام را
بر زرقعت زرقعت	خروسان زبور نشی خنجر
نظر بوی زرقعت جرقه	منشای کل زرقعت زود
زرقعت زرقعت	چود است زرقعت

السنه

به سنور مشهورین زمان گفت خبر  
مشکوی دارن خورنای بلوی  
که ناری به روی دلارز نرود  
مهرای کسب و شهنشانی  
بلی عهد زدن برآموده  
بیرا نشد مردمان زین  
از یاد بمان بازین و زور  
بود ستودن با خشن خبری  
به نایب و دلارز گفت  
از دست گوی مشکین  
بست نمی بر از خور زنده  
مران سبب چران مردم  
خشن خدای که زنده فرود  
بست گوی سبب زنده  
از جریخ کردن خطای نمود

زمان قدم به دو گشت و خبر  
که خا بران کسب و شهنشانی  
به بیم زنده نشد  
بر از دم سبب زنده  
بست که از جلی سبب  
فرمان نشود میان بزین  
زنده سبب کاشتن خبر  
که زنده و از فرمان بجای  
زنده نایب و دلارز گفت  
جوانک زنده کاشتن  
فرمانده سبب زنده  
بست کرد بازی جوم دم سبب  
زنده و از جلی سبب  
دو بی زمان شهادت  
بست جای سبب از نایب نمود

۱۰۹  
۵۵۲

۱۵۹

شبه ز غلبه تن ز با نهد له زنت	کنایه نوار دور آید
آمد به شبان شد سر افکام کار	که نو عهد از ولسند و امیدوار
با خیال ملین خانه رای آورد	خداوندی شود بحسب آرد
بغیر از دل از در تنگ بولست	نه در تنگ بولست
ندان یادش را چشمت تمام	بوجه سب سب سب سب سب
که روشن شود روی چون شب	شود و تنگ در آید
بروشن رخسار چشم بهانه	بدان سب سب سب سب
زور چشمت در پیر صفت	بجه بر دین آید سب سب
چپ ز با نخی افشان باز کرد	نمای این سب سب سب
زبان کسان بخت زلف	بسیای خود آمد سب سب
چرخ روی را سوی مهد آورد	به سب سب سب سب
چرخ کشت باری ز جهان	له در سب سب سب
کس خانه هم خانه زادی شود	سب سب سب سب
تاب زین مکه باید منت	شعبان در آید سب سب
مگر کوشه عهد ازواج است	زین سب سب سب

الکوه کرد





مطر اندکین همه مرز بوم	بنسوخ خواهد زد و بباد و بوم
بدین با و کوه مبارک استند	سپاسان بدین با که بوم
نیز خاقی مطرب و فرود نام	گشتند بر طره کوی و بام
جهت الی نورانی نشی	فهم بگردان بر او و خشتند
و گر خونی شد سکه کار با	بر او کل شده کوی و بار با
رختانی سرای و بر بطری	نشاندند مطرب هر برقی
خود را خود و دستگر خود	شکر زین لیل خود و خود
دین منزه گشت از دین	ز عزیزان طرف مالیت
نشست مطربان رویا میگرد	ز بس و مخزن که بی سب
شسته ماه و شب و روز و ماه	کلمات شایان و کلمات
طعن بر شکر او خود و ماه	شعری سرخ کل است سرگشته
ز لعل خند می و کلاف سر خنده	سیر از شکر کوی است
منفی بر او و هر سو خود و شش	همه بوم گشت و شادی و شش
رخ و زلف از این سرگشته	هر شب چو کرده از سر سیه
در دین لعل بود و طار کر رخ	خند و بود و کفی بکوه خرخ

بهر شش





نبری همه دیگر دلسبری بر سنده شد مکش ز پری  
 خورنده سرودی طلب بارو شکرهایش کن گفتار او  
 فرموده جسمی خاجوی نیز در بخشش تبار و تبار  
 بر بخشش که نه زلفت کردی دور لبش چون شکر خالی بارو  
 ز رخ ساد و غیب او کینه دلیلی بر جسمی  
 بخون نایب بر زده چون حله سه از دیده برگرفته  
 بر خنده کرب شکر زنه کرد ز غنچه دینش بر کس  
 بر شکر کرب بر کجی نکت بر دین خسته و خسته  
 زخی چون گل و آب گل کینه میان دین و دین  
 شکن کربسوی زینت کباب بر زده سینه لبش  
 سکند که شن خسته سایه بر زده سایه بر خسته  
 کسم و قاسا کار آمدش زدن بر دین در سار و سار  
 کلام دینش تبار در بر رفت و زدن کلام دل کام  
 شده دینش از زینت جان ز فردوس و دینش  
 چنان بانوش خواند بونشاه بر و زدنش از لبش

۱۰۹  
 ۵۵۷

که بیدار باشم آهسته بود  
 مملکتی در بادشاهی که خوش  
 بکس ساعت لذت بدین روی او  
 نیتادی در لکن کشور خوش  
 جوهر از رخ روز بر جمع نشاد  
 خروش مرا می در آمد بکوش  
 زلفی خروشان طاقی دم  
 می در مجلس نشسته بر آرد و ملک  
 شمع بخت نشور ز شمع  
 بر آید جوهر تابد مالدار گشت  
 بر آرد آینه بر لبی از نای خوش  
 نیت نندندت انکسار از آ  
 شکر گشت مطلب بر کس کفی  
 ز غمی که بر گشت بر در و باب  
 بسکند سحر از سر نهادن کرد

ز نالغی ما از بانی بسته بود  
 بدو در او ناهجش بکوش فرات  
 شکایت نماند روی او  
 بر آرد ملکن بهشتی خوش  
 حق بر خشت دایع جریه پند  
 خروش از خیمه خیم مملکت خوش  
 فرور گشت و طاسها خوش  
 بر خواره کسی در آرد و ملک  
 بکس بخت حشمت بر میان  
 فلک در عسل گز کرد خوش  
 بلطقی که برده زیننده خوش  
 بقدر هر می حبت حاجت  
 که گشت ساقی بجان بر روی  
 هوس را می برود چون رود ملک  
 در کیش خوش گذری باز سرده

زین کج دان

ز بس کینج دادن بایران شاه ز دامن که موج زد بر علقه  
 جهان را بر پاهای نوری بر آست از علت خست روی  
 چنانکه بود لغت بلند عجب لم از نور او همه بماند  
 بلند لغت که کینج کشید بدادین نکرد دینی چون در حسن  
 جهان را کشنده بایده حسن حاصل همانداری این است و دل  
 چنان فی تن شب چراغی بخان بار و من بر باد و تن  
 چنانی که خوشه بار و تن چرخ غنی نغمه را از و در تن  
 شد این سکنه بر کینج بین با آفتاب گسترخ  
 بر وی سخن بهمانی تو خست عباد را که با کینج است  
 از حدی که از نور بر شاخند هنوز از نور خفی نبرد خستند  
 عابد خدیوار است کینج که از در آبی دما رست کینج  
 بر بر زدن و با ما کینج بار و می چرخ  
 در دل نشینان است زبان خود عجب لم دارد و توان  
 نماند و خدی پیش کوی زما و کاری که مانده نوبی  
 سخن پیش در جانب بالاد و کادی مینا و کالی لوی

شاع کز نامه کاسد	مباد	و کرباد خرب غیب حاسد	مباد
باری سخن کوی طالب	سوار	لباط سخن را لکامک مبار	
سخن زان از زلف نامور خندان		فرو دم فسونی با شفقندان	
کند از بند سر کز دست تخت		باندان نه لغز و رای دست	
خجل دله که چمن شهر بار		بلک حسابان بر آورد کار	
ز سیر و می چرخ هنر و رنگ		نمودن بسی در سامان رنگ	
با صطرح شد تاج بر سر باد		بکامی کتب و مرت شد و لطفاد	
شد از لایحه ملک از میان ندو		قوی کشید پشت در بران ندو	
فرمان بر و همست حشمت		بان سر بر زکی از سر صمد	
مندی که باشد سر و رنگ		فتانند بر سر و فروز رنگ	
ز سر حشمته منل بار و رنگ		ز شوراک چمن نابلیج از رنگ	
ز حلال رسیده است از و باج		همان یون کسان است از و باج	
چو شیشه بای برکت زردین باد		ز کج سخن خصلت روغن کاد	
که فاد لغزیده را سباز من		که کرد ازین کوی از خوشنماش	
سرخین من را ز لایحه ملک		ابجسم بر بند چمن نور تاب	

بازم لاله

111  
999

114



دیده نه بهر را بر کفم خوار	چو کزین عالم برفت منم حاج
دیده فلان خورشید و لایق	چو کزین خوش باری دهم
لکه گنج آرم ز دنیا بد	چو کزین قسمت هر که هست
ببر و بر این کفم کار	چو کزین قلم و قلم از آمار
ندارم زین بر من در هیچ کار	چو کزین کسی گوید بر من کار
در اصل لایق بهر کار است و خوب	چو کزین عالم بود که خوب
جهان از کجا دارم که بد	چو کزین عالم از خود است
سعدی ز خود در دنیا بد	چو کزین عالم از من است
بخت کجاست که بد	چو کزین عالم از من است
عجب کجاست که بد	چو کزین عالم از من است
چو کزین کشته خیمه گردان زخم	چو کزین دشت نهی و غم زدن زخم
نیا کردن نمایی ازین	چو کزین بدی و بدی ازین
من ز کجاست بزم نوبال را	چو کزین عالم از من است
چو کزین کوه و کوهی نروید	چو کزین عالم از من است
چو کزین عالم از من است	چو کزین عالم از من است

مجلس اول

115

نارسی پستان نویدی ارم  
نواخته ارم کبکس در کشت  
کر از من کس می رسد چشم  
خدا هم درین کار است  
حواس و نشان کفست همه یک  
و بدان بخش بود بسیار پس  
از لیل بوالفضل و لیل سلام نو  
بخش و صدف بود و صفت نهاده  
که نشانم را اندوخت و در کشت  
خدا در کشت از کفست  
نه از کشت کفست از کشت  
در کار کشت کفست از کشت  
دو صفت نویدی از کشت  
مانده تا به کشت کفست  
کفست از کشت کفست

بدرین کشت منی خوشم  
بدرین کشت منی خوشم  
نارسی پستان نویدی ارم  
نواخته ارم کبکس در کشت  
کر از من کس می رسد چشم  
خدا هم درین کار است  
حواس و نشان کفست همه یک  
و بدان بخش بود بسیار پس  
از لیل بوالفضل و لیل سلام نو  
بخش و صدف بود و صفت نهاده  
که نشانم را اندوخت و در کشت  
خدا در کشت از کفست  
نه از کشت کفست از کشت  
در کار کشت کفست از کشت  
دو صفت نویدی از کشت  
مانده تا به کشت کفست  
کفست از کشت کفست

و از کشت



10

100

١٥

اگر آینه نشان دل با نسوخت خورش  
 همان را بفرمان خود را مگر  
 زینت صدف حلاوت آینه  
 بیامی فی ثلث بام حیا و نیک  
 مگر خنده سحر و مهر سید  
 و منقش سکه در حلقه مهر  
 فلک سحر و حیل و حیل  
 کزین روز و این صبح و غنچه  
 بر لب و لب و لب و لب  
 در کوه و در کوه و در کوه  
 میسر در کوه و در کوه  
 بهمان حال که در کوه  
 در کوه و در کوه و در کوه  
 که در کوه و در کوه و در کوه  
 خزان و در کوه و در کوه

کندنی

۲۱۱

۲۱۱

نیمه

که در پیش من کس بود که بای تو  
 که در کتب است بنیادش چو  
 سوز که در ملک عالم گرفت  
 بی بین کام بود بر گرفت  
 علاج صفت حق و اهل حق  
 بهان زمین سب و دوستی بود  
 جهان با بدین تعلل این تا کن  
 همان کس که لولر و کوناه لولر  
 عود مالک افغان شد کامکار  
 همی گشت بر کام و در کام  
 به کشور و فاسد این با خستند  
 می شکست نام او را با خستند  
 حسین با خوبان و حسن با خود  
 لغزانی لوتک بر دست  
 جهان چله و زبر ستم و زور  
 جهان چله و زبر ستم و زور  
 خورشید و ماه و زمین و آسمان  
 که گشت لعل و آردین و آردین  
 شمس که در آسمان طالع دارد  
 کرل طالع آید و در دست  
 و شاد و مستور خود بد تواند  
 خندان برون و با نور دارند  
 که در ملک آید و در دست  
 تخم هم بپاشند بای سب  
 و در ملک آید و در دست  
 نوام از زمین و آفاق گشت  
 که چون من کنم که گشتند  
 و در ملک آید و در دست  
 که چون من کنم که گشتند

۱۱۲

۱۱۷

غزل

ز روزی که خود را بر دستم بر دهم  
 بناید که ما را شوخ و مازنیست  
 بد ز نسل که بر دستم کند  
 جهان را چنین در دستم تابست  
 وزیر خرد و دود و لعل و شاد  
 که طارم جهان را چنگ بست  
 لا شمر در جوانی نیمی بار جان  
 بسندیده باشی بفرنگ و در  
 حال دولت را که در زلفه دور  
 که همه تابست که هر طایفه دور  
 حال روشنک را که با تو تابست  
 بر ما نمود که طایفه ملک تابست  
 برای که دستم تابست خرد  
 نیکو داری که در دستم تابست  
 بنایست که کار از دین و داد  
 منبری ز من خبری که می داد  
 سر از بزرگان بسندیده ام  
 چشم نه برکت از زلفم داد  
 وزیر می خیزد از رای من  
 جنس گفت با کار و کار خول  
 که فرمان ز دین باد و جهان  
 بفرمان ز دین کار و کار خول  
 زمان ما زمان قدر و منزلت  
 غرض ما غرضی بود و غرض  
 محاسبی که فرمود رای بلند  
 کس نماند که غرضی بود و غرض

از غرضی

گر خندم دستم چو پشم ز راه	بهر نعلی که ز سود نیاید
نزد و من غلام بفار خوشتر	در کارهایش
سویان بازگشتن	نزد و من غلام بفار خوشتر
جهان بسیاری از من ببرد	بهر سر و پا
همه عالم از خود همکاران	بهر سر و پا
وز و من نه بر منی و نه	بهر سر و پا
بر آن نمنم لغات من با هم	بهر سر و پا
ظرف ما ظرف هر آن	بهر سر و پا
بر و باز مگذار یک سر جان	بهر سر و پا
مکن خوشتر و ایدو با من	بهر سر و پا
بهر و من نشان نبرد و نشان	بهر سر و پا
همان شب ملک ما بر من	بهر سر و پا
زردی دیده هیچ کس را خبری	بهر سر و پا
در و با بیکار و خوشی می هست	بهر سر و پا
بر و از صفت آن نام خواهی بلند	بهر سر و پا

۱۱۳

۱۱۴



جوانی سوی کشور خوش باز  
 طلب زاده کان ابرافروز هر  
 بر نسوی بادشاخی فرست  
 طرفین است آن رفاه کن  
 که چشم و کار مار لبونان  
 در آیدند کز بونان در دم  
 جوهر یک جدا و آیه شاهی کند  
 ز مشغولی طلب خورشیدی  
 چو در زمین بر آید مبتلای د  
 و اگر کس بیند بر هیچ بوم  
 کوی نری شهر باران بکوشش  
 صندار که خول کردن کنان  
 پیش رخ بر خول کشی بسودج  
 و خوشی و اساقی در دکن بوس  
 کمال از شوکر همه دلخ و درد  
 مکن کار کوناه ناخود دراز  
 که نابرونش بر فردا سپهر  
 طلب کمال بجای نیست  
 بر سوکی لطف دار کن  
 بیند بر خول دار ایمان  
 خرابی در آید در آن فرزند بوم  
 ز مکران کشه جراحی کند  
 ندارد نسوی تا و غنای بسی  
 مدعی چاره باید بر در ایست  
 سری کینه خدایان مکن خردم  
 که نافته را خول نیاز و بکوشش  
 جو خول سایه من نایبشان  
 نیز از خول است با خرج رخ  
 که هرگاه که ایستد نماند گشتند  
 کم ندارد باید کم از در حسد

سخن کار کنند پذیرفت شاه  
 غارت همه خانه زرین خند  
 بدست طشت خانه زرین و اسنان  
 برقص شدند بر بار کعبه  
 اشارت خال شد که آمد زود  
 زهر حکمی ساقی داد به خوری  
 بنیشت از زبان بد بکر زبان  
 که مرد و از سپه سوی روم راه  
 جهان دفتر و لور و خوا همه  
 بپوشان زبان راه رستم  
 صدق و در شکم و در شهوارند  
 کرزن بار شد کوه نازنین  
 جبال بر که کان کوه نرسد  
 بفغان اسکندر اسکندر و سوس  
 بپوشان زبان ناپ شاه بود

بہن کی دیکھ کر سب نے ہلکے ہلکے  
 جھڑپیں کھانے لگیں۔

همداده دل جان خود بردن	ملک زاده را در حرام و خوش
نوازش دلش را بفرست	نظاره بن خورشید را باز و خوش
دل و جان زدهش در اسماضی	همی میدردی و بنوا
فرورد خاکنس مرا بخت نام کار	برورد و کبر این خنای عهد
چون من کسی ده که بخت	بباید باقی نمانی که بخت
ز بخت زمانی مانم چه	مگر بوی راحت کانم دهد
نه بر رخ زدن بخت رخ	بارگت بود فال فرخ زدن
فراموش شدن در بر اگدن	بلند می نمودن در افکندن کی
برون سوزش ای رخ لافش	خوشامع از درون صحرای خوش
ز بهارگی در کر زلف ل	خواجه نمود مرد عیاره سکا
که این بی خرد از یک شک	کند از دل ز یک سنگی یک
بویب و دل کس نمیداند	دری پاکد و بخت نماید
که به یاد تو امین میبود	ز به بودن فال کان خوش
چو کشتی گزین به شوم به نوی	در چرخ نزاری که به شوی

تمامه سرکاری انداختن  
 و برین برده که انصاف نایاب است  
 که انصاف و محبت عمرای من  
 غیر محبت کاین جهان است  
 و من را از این روز و لوم  
 که از این جهان بهرین  
 است و من بهرین  
 بسیار جهان نروستار من  
 همان بهرین  
 که از این جهان  
 و من بهرین  
 و من بهرین  
 که از این جهان  
 و من بهرین  
 که از این جهان

و کار فرس کارما ساختن  
 اگر برده که شرفی است  
 که شرفی است از این  
 جو برزد که درین  
 فریاد و یار  
 جهان را که  
 من در این  
 نوا می نوازد  
 که در این  
 بهرین  
 از این  
 از این  
 که این  
 که این  
 که این

۹۹۵  
 و من بهرین  
 که از این  
 و من بهرین  
 که از این  
 و من بهرین  
 که از این  
 و من بهرین  
 که از این

و شفت طلب کرد هر سرور  
 و زین کفها کو بود دل فریب  
 جهاندار و نو و ز مشک ناب  
 ز زلفش که چندل برآمد برین  
 خدو جهان در جهان تا خلق  
 هر نامها بحیرت خوانده بود  
 که خون عجبم دشمنک این بود  
 همان که ز منبر عین جمال  
 بغال تا بکون جبار میشین  
 بفروری فال شد رنم  
 چونک شمع را مژده شاهر  
 بخوار تا کنج را بر گرفت  
 سر آن حرب از رفت لغ  
 چو دیند و سر زنی لشکرش  
 چنان محنت بر سر نازبان  
 برینب رخسارهای ز کسور  
 و ستاد هر کس به کمال در لب  
 نوبسته هر جانمیل به جوار  
 سر خیزد و آسمان بر زمین  
 بر آراست غم سفر خان  
 در آن آرزو سالها مانده بود  
 حوت نهر خند می را می بود  
 نمودن که ز دل نقش فرو فال  
 جهان را ببار است از فال خوش  
 از دل فال گوشه پیرس  
 ملک حرب را زنده نگاهدار  
 بغزم ربان ره کند گرفت  
 سر آورده بر خط فرمان او  
 حرب نیز کشد فرمان برل  
 که نوازبان را منب مد زبان  
 بانده  
 به منی

به منزل کوستان گرد خوش همش نین ویم کشین  
 بخوردن باد با بستی همان کوسیدان سالکتنی  
 بماند از دست رسها چسب کشیدند بسیار کجمنش  
 هم از نای صبا بخوارند هم از نای جان کجمنش  
 هم از نای خطی سی بدش سناش نون یافته بریش  
 سناش نون یافته بریش سناش نون یافته بریش  
 زود کرد کجمنش با نای سناش نون یافته بریش  
 زمان با زمان از نای جان کجمنش  
 جهان در کجمنش و نای سناش نون یافته بریش  
 همه با نای سناش نون یافته بریش سناش نون یافته بریش  
 سنی کجمنش نون یافته بریش سناش نون یافته بریش  
 نون یافته بریش سناش نون یافته بریش سناش نون یافته بریش  
 جوی کجمنش نون یافته بریش سناش نون یافته بریش  
 طواف کجمنش نون یافته بریش سناش نون یافته بریش  
 کشین کجمنش نون یافته بریش سناش نون یافته بریش

۱۱۶  
 ۹۰۳

۱۹۱

بر آن نشان زد و خوش  
 درم و او نشن بود کنی روان  
 خود خانه را بستان کرد جای  
 همه خانه در کج و کویر گشت  
 خوش را بر نشن کجا آورد  
 من را بر در و نشن زد و خصل  
 باستانی که نشن نشن تو من باز  
 ذکره در اندک نشن  
 بریدی در اندک حمار و جان  
 که نشن چهل چنان رام کرد  
 چرا کار در من فرو نشن گشت  
 بفتح تو این بوم نزد یک نشن  
 با من و نشن بر نشن گشتند  
 و یک کار کرد نشن نشانی نهاد  
 و او نشن نشن نام کنی کوار نشن  
 فرشته نشن داد و در نشن  
 نشن و در نشن کار و نشن کار و نشن  
 خداوند است نشن نشن  
 در دام و شک نشن نشن  
 درم من نشن نشن  
 حال نشن نشن نشن  
 نشن نشن نشن نشن  
 بهوش نشن نشن نشن  
 ز فرمان و نشن نشن  
 نشن نشن نشن نشن  
 نشن نشن نشن نشن  
 چرا ماند نشن نشن  
 در نشن نشن نشن  
 که نشن نشن نشن  
 بر آن نشن نشن نشن

این نشن نشن نشن  
 نشن نشن نشن نشن  
 نشن نشن نشن نشن

119  
get

122

55

五



نوازیش کوی اندوده دلو	نزدیکش کشتن و سر کلاه
به سرسدنش اهل آباد از نرم	شیرین زبانی دلش از کرم
نویز و ناخازن زو و جنبه	کند جلی ماللا و کج
شیر و لاله و خلعی مشا هولده	بر آید لاله و طوق و لاله و کرم
ز دنیا و کونینش و صام	و درین بادشاهی
غافل کرد و کج و کار دنیا	که فرمود مشا و کج
فدای ملک و ملک انضری	به پیوسته و کج و کج
ز طوق زو و ناز و کج	شده از طوق و کج
ن کج و کج و کج	ز و کج و کج
شده از کج و کج	خبر و کج و کج
مال ملک و کج و کج	از ملک و کج و کج
کج و کج و کج	که از ملک و کج و کج
بدان از کج و کج	فرموده و کج و کج
در آن مردم و کج و کج	نه از کج و کج
سوار و کج و کج	بر کج و کج

جان

که غنیمت نهاده عاریت	که غنیمت نهاده عاریت
سب و در جو غنیمت علی	سب و در جو غنیمت علی
لما سن غنیمت دن در اصل ندیم	لما سن غنیمت دن در اصل ندیم
عشاق که در عهد محبت	عشاق که در عهد محبت
بغضت کنی راه را ستون	بغضت کنی راه را ستون
نوبت آید بروج بود	نوبت آید بروج بود
که مالک و مال را	که مالک و مال را
سپیدی که در غنیمت	سپیدی که در غنیمت
جواب دوان شد از کوه	جواب دوان شد از کوه
سین که در غنیمت	سین که در غنیمت
سعد در آن غنیمت و حلال	سعد در آن غنیمت و حلال
نابذی غنیمت بکلی	نابذی غنیمت بکلی
زبان بستم بر ری	زبان بستم بر ری
در کوثری غنیمت بر زبان	در کوثری غنیمت بر زبان
و باغ ارم غنیمت باغ	و باغ ارم غنیمت باغ

۱۲  
۹۲۰

۱۹۲



۱۲۶  
۹۳۹

بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب

بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب  
بهر کس که بخواهد از این کتاب

بهر کس که بخواهد از این کتاب

بهر پند که سخن افروخ گراست  
کدامین نهان برین آراست  
نمودن کاین مرز دل را  
زنی در خلقت باور است  
زنی از لیبی و جالاکست  
بگویند زنی با لب است  
فوی می بر وین وین وین  
بنکای سخن وین وین  
بر دین کرمیان آواز است  
نقش بر لب کسان  
و نه در پیش است از بیکاره  
شسته از دانه و دانه  
علاقل مرده و زنده است  
نه عین و نه زنده است  
زنان شتر سینه و سیم  
بهر کار و کار  
نمنا رسد بالاد و بنسرت  
کمی قائم با هر بر سن  
نمنا رسد بالاد و بنسرت  
نمنا رسد بالاد و بنسرت

بهر پند که سخن افروخ گراست  
کدامین نهان برین آراست  
نمودن کاین مرز دل را  
زنی در خلقت باور است  
زنی از لیبی و جالاکست  
بگویند زنی با لب است  
فوی می بر وین وین وین  
بنکای سخن وین وین  
بر دین کرمیان آواز است  
نقش بر لب کسان  
و نه در پیش است از بیکاره  
شسته از دانه و دانه  
علاقل مرده و زنده است  
نه عین و نه زنده است  
زنان شتر سینه و سیم  
بهر کار و کار  
نمنا رسد بالاد و بنسرت  
کمی قائم با هر بر سن  
نمنا رسد بالاد و بنسرت  
نمنا رسد بالاد و بنسرت

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

از یاقوت و زعفران و از کزک و زعفران و زعفران و زعفران

۹۳۶

۱۲۰



بگر گزیده از سوره بسجده نشنید و شکر خیزد و در نهان

بی و لغو و در میان مجلس قیامت کشیدند زمین زلزلها خیزد و وز

جدا گشته نواز از بی همسران فریاد بر روز نوازی کرد

ز بس مرد نیست که آن نیکو زمان بر زمان بی کسی می رسد و

چنانکه سید لکنور از کار او مکان بدید شد خیزد و

ملک را برادران دیندار زمان بازمان بهیست نیاز

بدین ناخبر باید از روز او به چند و تلک است ساز او

فدیکه با و شکرتا کیست طاعت در وقت بهیست

فصل سیم در بیان سوره

چونست دین را عمل ز بس روز در آمد برست هاستی فرود

بر سیم رسولان بر ارادت سویی باز نشد فریاد و

چنانکه مینزد که سوره زمانی بر کند و زان بر نیاز

درد و رنج دید چون آید زمان زمین بوسه زمین و زمان

برستند حال چون خرافیه سوی ما نوبی خویش بشینند

نمودند کرد که است و دم کز و فرج یافتن لکن مرزوم

سم و  
۹۹۳

۱۲۴



رسوبی رسیده آبار و دهونش	چشم آوری جوی خوشش
رسوا قدم صورت بکردی	بود از نو طره لغو می
بر آید کشت نوبت به درگاه	پذیرد و گرفت این بنیاد
میشی چرخان را بعد کوه رسب	صفای بعد صف آرا دل
برآمد کوه نمیشی کس	فرهنگ بر کوه کس برسد
در آید کوه جوی و حسن باغ	در آید آن و خند علی جوی و حسن
بر آید کشت منت منتی	گرفته نیکو معبر بدست
نمود کاشی کسای آوردند	فرستاده را در سر آوردند
و کابلین درگاه دیوین	بک آوردند و سران او
فرستاده از در و آید دلمیر	سوی کشت شد چون خزانده
گرفت و کشت نیک و ناز	پرسم و سولکان شبر و ناز
نشان در آید و نکریده	بهت نبی سرای قشیر شده
بر آید حور آید و کشت	بلا و کشت خورشید
زفس کوه کوش کوشان	شده چشم بیده کوشان
نماند و نماند و نماند	فرامنده را کشت کشت

ملکان

مکر کان و دریا بهر سیم زانند  
 زن زیر یک زین و برینانند  
 که این کار و این مرد و اینند  
 در و رده باید بر زمینند  
 زین را قدم زید در شهر باز  
 هر کون که گردان غرض  
 غرض که شاه و حاکم  
 زین و زنی غرض خرج نمود  
 به نوشتند چنان و گرم نمود  
 مکر و زین سیم هر روزی  
 سکنه رسم و نشان و قال  
 در و دی بجای بر این گشت  
 پس لکه گذارش از مدام  
 چنان گفت ای بانوی نامحرمی  
 چه گفتی که زان خان با به غرض

۱۳۳  
 ۷۲۶

ز بوی خوش بوی گلستان  
کجا بینی که رخسار من  
که از من بدست است  
بدگاه من بای گل  
چو من روی من  
که چون شمع من  
بی ناله و سوز  
بدرقند کانی که  
مراد من تو بفرست  
خاک کبر که فرو  
شسته و بکند  
با سحر و جادو  
که با و درین  
چنان که در  
بنا کنی

و در دوزخم که  
زین جهان من  
همان که  
ز جوشدیم  
برو ساید  
خبر از من  
غفل و در  
بدره شوال  
سالمی  
خراش من  
با سحر و جادو  
ز باغ و  
که با و  
که با و  
فروخته

بدرقند

بنام تو چون تیغ گردانند  
 و کین خوشه تیغ بازی کنند  
 تیغ سگند چه رانی سخن  
 مرا خواندی و خود بداند  
 فرستاد اقبال من  
 جاندار گفت ای سرور  
 سگند خط من و من جی کب  
 مرا چون می در بخارسی  
 دل خود در عهدی نژاد کن  
 سگند و حکوی چنین کب  
 بدرگاه او پیش از دل  
 در باره نوشتایه بوشمند  
 کزین پیش بر دل فرسی مای  
 سینه و جوار در دین  
 بیامد کزین و نامیک

کز از ره کین تیغ بر من زیند  
 سر از تیغ لوس فراموش کند  
 سگند نوی چاره بگویش کن  
 نظر خسته نرکن که خام کند  
 زنی طالع دولت زدن من  
 بزوشش من خوار و کین  
 شمه همت سایه ز آفتاب  
 که مالی حرم پاسبان من  
 وزین خوشتر شاه را ماو کن  
 که جمال معام خود خود  
 که او را قدم زنجیر با بست  
 ز نوبت لب خورشید کند  
 نبار استی بگره کبابی  
 که مرد است نامیک  
 نهفته من شمشیر در جرم کک

۱۳۵  
 ۹۹۴

بیکه صوفی که کف دارد

باز کرد و بر ما که نه  
باز کرد و بر ما که نه  
باز کرد و بر ما که نه  
باز کرد و بر ما که نه

فرساده را نصیب آن دشمن	که با ما بندی برآورد نفس
نه بجاری خوشی را کم کنی	نه در پیش من پشت را حریفی
در آید به بندی و حلقه عوارض	بخزشت که را با بشد اسن بار
چو کنیم نشانه های پوشیده	کز دراز پوشیده آید دست
چو آتش چنین در او شعله دلبر	که نماید ز رو باه بی غلام شمر
اگر من چشم تو نام آورم	سکندر نه نام ز تو نام آورم
و اما سام نرنگان چه کار	نظر نماید درین سرده مار و خد
اگر کشی ز بر غیب من مت	نودانی و آن کس که نفس
اگر در میان من دل بسته ای	نه از رویه از نزد منم
در آئین شایان در رسم کباب	جام آوریل که نمیدانند زبان
چو بچایم شبه بانو کردم بدید	عزیز برده فعل را بر حلد
جوابی افزای گفتی برآز	که تا خودم سوی خانه باز
براستی تو شایه زان شریک	که پوشیده خوردند از برخل
که تا من چه بود دست پوشید	یکل زوی خوردند پوشید
تغیر خود کار و کسیری دوان	خوری درو بگری خست

باز کرد

گلی و سبزه ز شقایق آن حور  
 بهین مانند ناز رخ کزین  
 لکری کزین جبین کزین  
 و کزین بکزین زین  
 سکنه لفران او سار  
 بعین در صورت خوش  
 سینه و دندان کار زاید صواب  
 میرسد و نازک رخسار  
 خود و نازک نوشتن کمان  
 به نازک کاجی سر و کامکار  
 مندریش و مهر را پیش دان  
 ترا من کزین بر سینه ام  
 بنوازش زین نمودم  
 اگر چه زین زین منم  
 منم شیرین زین شیر

مرد و دل خوش و پیش کبر  
 درین کامگاه ازین صفت  
 با بر وی خوش استخوان و اسبوس  
 جوانی بهر قدیمی منم  
 حوری نونشته ز سحر  
 و لا شب بدست بدست  
 و سر و مانند یکبارگی در جواب  
 بداری خود برد خود را ناه  
 بر آسان شد از نندی کزین  
 بسی بازی کرد چنین روزگار  
 بهین خانه را خانه خوش دان  
 هم نهار هم زین کای نده لم  
 که نالغش من بر تو سرود  
 ز حال جهان بیخبر منم  
 چه ماده خبر شیر وقت  
 غده زین و زین

۱۳۹  
 ۹۲۴

بدر

۱۲۹

31/12/2019

[illegible]

مجلس خبرنگار

2

پیشانی و سر و اندام

[illegible]

spelling guide possible

خفاں

نی غنیش  
در دهن

نی غنیش

چنان خوارم نفسش در غنیش  
چگونه نفس فلان پادشاه  
بس از ناخن پای نافوق سر  
زیر ساق خورده و بر تار  
مکونک هر صوفی از قیاس  
شب و روزی چای سازی نیم  
تر از وی بمبت روان میکنم  
به نفس کان یافتیم در بر  
که تاجان بهر شناسی دهد  
چو گفت این سخن با سکه دلبر  
فرموده است بلادین و سگاه  
نی یعنی دوشاه است سطرین را  
پرتی همه جل از سرخس گلشن  
عروسانه بر کرسی نشست  
شهنشاه شرم آن باهی

زیر کس زین رازدار نیست  
بزرگم که آن نفس غنیش است  
کارم هر صورتی در نظر  
بگیرم نقد روی انداز  
شناشتم که بهر فرستش  
درین برده با خود مبارزی نیم  
سنگینگی خسروان میکنم  
خیال تو آمد مادل پسند  
بر آرزوم خسرو کواهی دیدم  
که گفت بر این پادشاه  
که بر بدلی تو کند رنج  
فرود آمد و خمست آورد پیش  
شهنشاه را گفت که این سخن  
چون در رفته از زنگ می زند بک

۱۳۴

چو شناسی این قصه را  
شهنشاه از در بر پادشاه



بیل گفت کاین کار دلان گزیند  
 ننی کاس خن کرد بهنگد  
 بفرنگ بودی دلش روشن  
 فرشته برو آفریند گند  
 دلان نباید که باشد دلبر  
 که حکم نمود کینه ماده شیره  
 زنان را نر از و بود سبک  
 بود سبک مردان نر از و زن  
 زن آن نه که در برده بهمان بود  
 که آنگاه که برده لغبان بود  
 چه خوش گفت صفت داری زن  
 که در برده با کور به جای زن  
 مشولین بر زن که زن با پسر  
 که خوش به بهر که در دزدان  
 اگر نیک بودی با اهل زن  
 زمان افرین نام بودی نه زن  
 و کما بگفت این چه کم بودی زن  
 به تلخی در اندیشه را خوشی ده  
 به جامی جان دلبر بهر بان  
 کز دست نمی کینه در با فتنی  
 از بجا اگر که گشت باز خوشی  
 نه بوشش و اگر خجسته جان  
 دل بسته را برکت نام زنند  
 که بر کرده چون نولکم فکند  
 که زیبا شست است و شیرین بان  
 بجز شیرین چه در با فتنی  
 نکرده درم اندازه کا خوشی  
 نکرده و رسم دیوان خان  
 که بر کرده چون نولکم فکند

هر طاعتی خشنده افتاده بود / راننده را حارثه باده زور  
یشتبائی نعم درین پنج و تاب / چنانست کوئی که عین پنج و تاب

حکایت بطریق تمثیل بود

شدیم رسن بنده سوار / برومار کی رفت چون نوهار

برسدن ز جهان بانی / که چوم خرابی چشم اندی

خشن داد باسخ که هر این فخر / بغم برداشتن چون نواغیر

درین بود کابرد و تابش داد / وز این خبر کی روشنا پیش

بافضل کورانیانی طلب / کشانده ناله آید بدید

ازین دلیلی گفت باخوشن / ام آخوین نام در داد و دین

تعمین خودنها کند نه گناز / برو دلو را و دستش کرد

معنی خوبی برده کوه سیر / نوازندش خبری را خوش

چون نامش را باکد کوشش / به بندم دستش را کشش

سکنند در دریاها خوش / بفرموده بان پری مکران

که بسته نوسانه چون جاکران / شد خورشید باغی انواران

۱۳۸  
۹۲۳

درین روز که در این روز  
درین روز که در این روز

درین روز که در این روز  
درین روز که در این روز

۱۳۱

کینه چون شمع بر فاسند  
 نهاده ز نری ز غایت برون  
 رفافت شکسته کرده بر درو  
 همان قریصه شکسته ۱۱  
 ایلمای نوشین چهره زشت  
 ز بس گوشت و ماهی و ماهی  
 ز رخ سیره روی زلین بساط  
 مخصوص سیرابی و احار لغز  
 ز نوزینه خشک و حلوانی  
 ز بس صاف بالوده عطاسی  
 ففاسی گلابی گل سندی  
 تخمین ز جلاب نوشین  
 بساط از پی خیره و بخت  
 نهاده یکی خوان خورشید تاب  
 یکی از زرد و دیگر از لعل بر

بزرگافوت و جام زرد

ملو فانه خولبی بر در اسند  
 زهی چینه چینه از خند گون  
 ز کرد سر برده تا کرد گوش  
 چو کف بر آن کرده رخنه  
 خرد او از خود دای بهشت  
 شنده در زمین خامای سبزه  
 بر آورد بر مرغ خوار انشای  
 ز باد ام و سینه بر آورده  
 بشک آینه شکله و شکر  
 با مغز مالوده کامدجای  
 طرز رفتن از دم خنری  
 زمین گشت چون خوشه شربت  
 بساط از زرد افکند باله سخت  
 برو چار کانه ز لمبو تاب  
 سیوم سبز ز بافوت جاتم زرد

نسخه  
ملو فانه خولبی بر در اسند

خرد او از خود دای بهشت  
شنده در زمین خامای سبزه  
بر آورد بر مرغ خوار انشای  
ز باد ام و سینه بر آورده

بزرگافوت و جام زرد  
بزرگافوت و جام زرد

یکی از زرد و دیگر از لعل

کل بود و پیش مالای شاه که مایه نون شاه ماند نهستان  
 جو به طبع و سینه انداز ومان سرخوشش راه کلان راه  
 بنشیند گفت سونهای طبعی بخورن حق و نهنگ که در پیش  
 کند و حوسه نون شاه که بود چه شد که سنگ در آن خوان  
 بنوشاید شمشک گفت ای شاه نو از نون نامانی مجمل  
 درین سخن ناخوش خوان ندیم همه شمشک شد سنگ را چون هم  
 طبع خود را در سنگ را طبعی که خواهد از نون  
 طعامی بیاورد که خوردن توان بهر سرشت بر دست بردن توان  
 بخندد نون در روی شاه که چون سنگ را در کلونیت راه  
 چرا از نون سنگ ناخوردنی کنی و او به پای ملک و بی  
 به خیزی خدایا سر او را خوش که توان بود و طبع با خن  
 جو ناخوردنی از این سخله سنگ در و سخله فامان به ارم خاک  
 درین ره چو سنگ بایک او چو سنگ بایک با نون  
 ک سنگ ای سنگ بر او شد بخورن چو سنگ بکند  
 نون بر آید بهر سنگ از پایت بهک سنگ شونایا ای

۱۲۹

۱۳۷  
 خن  
 او را

ز بختار قاتل زن نخر کوی  
 بنوش تا به گفت ای شه بالو  
 سنج خب کفنی که جوهر بخت  
 والی که این نکلده بودی جوش  
 و از که بود گوشت بر کلاه  
 ترا کالنه خوان بر از کوه  
 جبار کجوان کوهست اند و خن  
 زدن خاک بر دیده جوهری  
 و لکن جوی بنیم از رای خوش  
 هزار آفرین بر زن خوش  
 ز بخت لولای مالتوی پیش بیان  
 جوهرت باین آفرین کرد خوش  
 بفرمود کار و خواست و جوهر  
 بخت از همه جانم بر گرفت  
 ز خدشت چنان شود خند کلاه  
 دشت

ز ما خورده خوان کرد و شوی  
 به بخت و مردان بهوش  
 ز جوهر بخت سنگ نارد بخت  
 که گوینده جوهر بختی بخت  
 ز گوشت نیا جوشی تاج شاه  
 طلسمت به بدن ناکار از جوهر  
 مرا جوهر اندازی و مو جان  
 هم خانه با فونت اسکندری  
 که بخت تو بخت بر جا خوش  
 که مارا ببرد شود در تمام  
 مردم که ز جوهر بر زمین  
 ز بخت را اولست کرد با فونت  
 بهر از نظر و اندیشه  
 در آن جایی که خند بخت  
 ز خود زن بر آسوده بخت  
 دشت

افزون شد

نوشته شده است

شيفت  
نوشته شده است

نوشته شده است

نوشته شدن کرده است  
که یار در از از نون به حد  
برود او شد سوی نرم گشت  
نوشته از فلک بود از غدا  
در آن رشتناری که نوشید بر کس  
را مانده را کرده صدده سبب

نوشته از زور خسته چو کوی  
جراحی بر او جنب شمع بود  
نیاوان آن کوی زربش  
سکوی سیمین که بنود جبر  
نوشته اسبابش خواب را گشت  
دوختی در آن چار دیواریست  
بر اسودن با صبح دم برود  
سعدی شد اندر سماجی بود  
سرا خواب نوشین بر آورده  
نک محبس اگر است چون چه گاه

جو خورشید نایخ زین برست  
نوشته فلک را بدو سبب  
بری هر دو نوبت نوشین  
نوشته فلک را بدو سبب  
جو خورشید ماهی که در وقت  
نوشته فلک را بدو سبب  
کثیر آن جوهر بن به پیش  
نوشته فلک را بدو سبب  
روان ماه روان پیش  
نوشته فلک را بدو سبب  
چنان که پیش روئی نوبت  
نوشته فلک را بدو سبب

133

نوشته شده است

همان

همان

بهی رخ چو شکر شاه دید  
 ز بس بر آفتاب زین و شین  
 ز بس زین ای گوهر نگار  
 نشان خست او در گاه شاه  
 ز دو بارگاه بر پشم طناب  
 فرو و انداز بار کی با خواست  
 رقبان مار شکست اند  
 سپهر آن جهان دید در پیشگاه  
 کرد در کتاج داران دایره  
 همه کشید باغش و بواجب  
 و در صحرای خود بدین حصار  
 زین بوس دو آفرین بر گرفت  
 بفرمود چو شکر که از زیناب  
 خود چو جهان را نشانده از پیش  
 میرسد و بس مهربانی نمود

همان در جهان خلد و خواجه  
 هوا گشت کنگر از صحرای عشق  
 بنی بر دره بر در شهربار  
 سر نوینی دید مرا و ج ماه  
 سدنش ز زین و شین از نیم  
 زین بوس شاه جهان دار است  
 در آید نو گشته شهر بار  
 ستر افکند در آیه یک خانه  
 پیش جهاندار فروزه بهر  
 نه بار ای جنبش نه بار ای  
 بلز و آن در که تنگ بار  
 فروماند زان شهر مردان محراب  
 بلی که می آید چون آفتاب  
 خود مان و دیگر فراموش  
 بر آن آمدن مهربانی فرود

پیش

کار و زیناب  
 در دینده زیناب  
 بنامش از زیناب  
 از زیناب

نشانده را





五

5

~~SECRET~~

مجلس شورای ملی

من آفرینش دینا و سیر و

۱۰۸

محمد بن عبد الله بن محمد

پیشانی از زمین جایی بسیار

عمر اعلیٰ بادشاہوں کا یہ سن

عبدالمجید و ابوالفتح

پس از این در روز

مجلس ۱۰۰

... ..

1968

مجلس شورای اسلامی

—

پیش از آنکه

برای

برای اطلاع از آخرین اخبار و رویدادها

فرمانت و طلب و غیره

فارسین و غیر فارسین

وہاں پہنچی تھوڑی سی جگہ پر پہنچ گئی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجلس شورای اسلامی

کتابخانه

نشانی بنام سید احمد

برای اینست که محاسب عام

فرمان و منکر و مدح

سید الشہداء حضرت سید الشہداء

محکم دہلی

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

چو باغ لاله محبت دل فریب	چو باغ لاله محبت دل فریب
و باغ گلشن جان گل از دهن	و باغ گلشن جان گل از دهن
چون خار ز تشنگی از دهن	چون خار ز تشنگی از دهن
و افتاد چون خاکس بر لب	و افتاد چون خاکس بر لب
چو باغ بهر بهر گلستان	چو باغ بهر بهر گلستان
شوا و جنبش بهر آماج بر لب	شوا و جنبش بهر آماج بر لب
هر چو که در لب	هر چو که در لب
بغشته در زده بود	بغشته در زده بود
بدل کرده باشونی در	بدل کرده باشونی در
همه نمونست طبع شده	همه نمونست طبع شده
سپیدی طبع شده کرده باز	سپیدی طبع شده کرده باز
چو باغ لاله در دهن خود	چو باغ لاله در دهن خود
کشته در لب بر دهن	کشته در لب بر دهن
لباس کبریا	لباس کبریا
چو باغ لاله در دهن	چو باغ لاله در دهن

چو باغ لاله

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

ابو جعفر محمد بن عثمان

Handwritten text in two columns, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive script, possibly Persian or Arabic. The right column contains several lines of text, including a prominent line that reads "بسم الله الرحمن الرحيم" (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful). The left column also contains several lines of text, with some lines appearing to be a continuation of the right column. The text is heavily obscured by dark, irregular markings, possibly ink bleed-through or damage to the original document. The overall appearance is that of an old, heavily worn manuscript page.





بر آنکه از ناله فرزندم بموم  
 در آنکه در آن نشسته اوم  
 کنم زینت بیخایان  
 بهر نوم و هر شوری که در گشت  
 از آن که در آن بهر نامم  
 خوش خاشاک و هر کجای  
 در آن که کوه فرخ در آن گشت  
 فاشای و بای جریان کنم  
 بوموک در آن بهر نامم  
 بهر نامم که نامم چون آمدم  
 جد گوید هر یک در آن دستان  
 زینت بیخایان  
 کجا او نهاده ای منم  
 اگر آنس که گدایان  
 گر اندر زو که مار را خاک

مردم نگه و در مردم سوزم  
 هر یک که در آن گشت اوم  
 زینت بیخایان  
 بهر نوم و هر شوری که در گشت  
 از آن که در آن بهر نامم  
 خوش خاشاک و هر کجای  
 در آن که کوه فرخ در آن گشت  
 فاشای و بای جریان کنم  
 بوموک در آن بهر نامم  
 بهر نامم که نامم چون آمدم  
 جد گوید هر یک در آن دستان  
 زینت بیخایان  
 کجا او نهاده ای منم  
 اگر آنس که گدایان  
 گر اندر زو که مار را خاک

نست جهان راه برداشتن  
سند آلوده دست زدن  
پس خنده را با سنگی  
غنی را کردن کشتن  
جهان را چون دید کنگ زرد  
در آن بستی خود زرد  
ز بس کج و گوهر که در بار داشت  
بکوه و بصحرای سخی و رنج  
چو دغا آمد جهان جوی را  
زین را شود پیر و نزل غنائش  
بداند جهان را زینست و بلند  
ز هر دو او بید زدی که شود  
فرو شود باز و بر بید او را  
بهر یکم ای صغاری کینست  
ز دوری در آن شد آتشک

ز ما خدشت که کند استغفار  
نور ز من گری کرد و سپاس  
کشت او از خزان در جنگی  
بزرگوهر گشتی که کند  
غنیست که از او گران گشت  
که گشتی جسم بداند سپاس  
بهر حال که شد زینست و بلند  
سپاس نگردد و کینست  
که در خیز آرد و کینست  
بشتری و خشکی سازد و کینست  
در ازینست و کینست  
بزه آرد و کینست  
رماند ز خون غلغله را  
ز بهر اینم کادی کنند  
که دارد و در درو و ملک

۹  
۳۶

۱۳۹

در ازینست و کینست

نبا بکس ضایع نشود پنج  
سباه از شینت گران بارود  
کلی لکه شینان نمونند  
دگر لکه ناسیر کد کجک  
ز فرنگیان الهی برده پناه  
همه کجین سالی کجین شانس  
از لکله حضرت شهر بار  
بهر کار از و چاره و خواستی  
ز و شواری راه و کج خان  
جوابش خان آمد از پیشین  
سپه پناه پناه فرمان کند  
ز بهر گواهی بهر خندان  
بدان نا جو آمد از راه دور  
گواهی که برگنج خوش آورد  
شمار این رای را عالم الهی

نشود روز و شب نماند گنج  
نمیشد حد و حد گنج بسیار بود  
که نرسند از لب نشاند  
دو دست از نونج بر روی  
صد و سیزده بود و بال و نراه  
بهر بر سر شغل صاحب قیاس  
بدان پس نرسد از لب و انبار  
کز واردی چاره بر خواستی  
سخن باند با کما شنجی خان  
که شنج نماند کند در زمین  
بورا نماند گنج نماند کند  
طلب کند بر یک از خود نشان  
ز بهر شمره جایی بر آرد  
نشود از شینت شینت آورد  
سپه سلامت درین رای بود

قهر بود تا هر که گنج بود  
 به برین گنج جای کرد  
 بر اندوه هر یک در آن بود و رفت  
 جدا هر یکی به منزل خویش  
 چنان بود بازی روزگار  
 ز پیش او دیگر برآید بروم  
 همان لشکرش را از یک کس  
 ز بس گنج می داد که در یافتند  
 جود خانه روم سردند جای  
 مکی و بر سنگین را و سر شدند  
 به پیش گنج نامه که بود  
 که تا هر که روایت ایند  
 خود نذران گنج در نه سال  
 سنانکه از راه غنیمت کری  
 نذران گنج نامه و غنیمت مکی

نهان کرد و نذران گنج بود  
 طلسمی بر تن گنج برای کرد  
 بکمال گنج نوشتند و خود باز گشت  
 بر این سنگی نذران خورشید  
 که نشسته را در گون شد  
 فرو ماند گنج اندون مرز بوم  
 بان گنج نهان نباید مبارز  
 سوی گنج نوشتند و شناختند  
 ز شغل جهان بر کشیدند پای  
 به طاعت گنج شناختند  
 بدو زنده و دیر دادند زود  
 از زن نامها گنج کرد بدست  
 به گنجها است از زن گنج خال  
 کند زن ضمیمه را جا کسری  
 و هر پیش بابت و اگر نذران

- سر ۱  
 ۵۳۵

بیاید و دل بگذران بکنند و زدن گنج تارنج خود بر کنند  
 کوه و دولت مرا پای رخ بکشد که با چشم دولت از چشم بکشد  
 بیانی آن کی گماند و جلالی که در کوه و جلالی که در کوه  
 بین دو کوه این در کوه کرده ام قاصد بخواب چشم کوه  
 گفتار بگذران در راه زمان و داغ و دانش بر ناصواب  
 الله باب هر جای زاهدان گوید و در دین کردن از نشکر خود  
 که کسی در زنی نیک نماند و درین حال لاف قللی زند  
 نیکی طبعی بر دین و نامش کز و نیک باید حسرتی خوش  
 که در این در کوه و نیک که این در کوه و نیک  
 که نمانی بر دین ز نیک که نمانی بر دین ز نیک  
 نیک و کز جایی به نیک و نیک و کز جایی به نیک  
 نه بی که نماند و نیک و نیک و نیک و نیک  
 به نماند و نیک و کز نام نیک و کز نام نیک  
 گذارنده این نیک و نیک و نیک و نیک  
 سکندر که این نیک و نیک و نیک و نیک

سکینه

بدان را بر خورشید نگذاشته	به سوی جهان نظر داشته
نظر بسوی کوی بافتا و گمان	نظر به بیان و شنیدار و گمان
بخت کنش ز دوست تا فتنی	کی راه و خصلت با فتنی
از آن به حسب مرد و نواز	به حکم رزی بر آراسته
که فیروز را فرق کردی سنگ	تا ناگزیر بود در رخسار
از ویست بر	سبای که با او شکاک اند
نخستین خود دست از سر	بود بهای داور و دیکار
نور از بد نوازی سخن و کبریت	نوافج و شیرازی از شکرت
تو از نیکه روان چه پاری چسباد	نیش و زهرها ترا کشاد
چونما کنیم لعل و دردم	سوی سب و درد برو
دریمت بگردان ز نیم	ازین سبب نام بگردان ز نیم
بکشد پایت پیروی کتب	همه را در این دگر چای
بوفت خود من و او را بد و آب	سوی سب و درد برو
به نام حبت تا بهی الشاند	سوی سب و درد برو
ز شیر و ان و شیران بر و ان	سوی سب و درد برو

در آن روز که باستان  
 بود که باستان

در آن ما خن کار زو مند بود  
 رشن که کند که  
 با این که  
 بدان  
 چنانکه  
 کرد که

نهار در آفتاب و در آفتاب	بر کف و خون آفتاب
ز ناری قار و در آفتاب	جهان در آفتاب
بر آورده اقبال را سر و غراب	بر کف و خون آفتاب
بنو جهان داری او را شناخت	جهان در آفتاب
کام جهان را که در آفتاب	بر کف و خون آفتاب
در و در آفتاب	جهان در آفتاب
ز و باجه و در آفتاب	بر کف و خون آفتاب
کلاس که در آفتاب	جهان در آفتاب
ز و باجه و در آفتاب	بر کف و خون آفتاب
در و در آفتاب	جهان در آفتاب
ز و باجه و در آفتاب	بر کف و خون آفتاب
کلاس که در آفتاب	جهان در آفتاب

مکر

41

سیر کا راجہ

15

① ②

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**SECRET**

16

143





مرا در من یک مرتبه  
بکس که در آن روز  
که در آن روز  
تو من را از آن روز  
کس که در آن روز  
مرا در من یک مرتبه

ای

۱۲  
۹۴۰

همین کوته در دم سر او را جو  
بکس که در آن روز  
که در آن روز  
مرا در من یک مرتبه

ای

۱۴۳

کس که در آن روز  
که در آن روز  
مرا در من یک مرتبه

مرا در من یک مرتبه  
کس که در آن روز  
که در آن روز

[illegible]

از یاد تو

سایه تو در این عالم است  
و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

۱۳۱  
۹۶۹

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

۱۴۴

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

و در این عالم است سایه تو

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

صبا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

دخا کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

زبان کوفی کو صبا کوفی

۱۳۶  
۵۶۲

۱۴۵

[illegible]

رسیدن ازین کسب و کار  
باز است ای کسب و کار  
ببرید ای کسب و کار  
بکوشش و کسب و کار  
که دور است از تن و باوی جو  
بزیبایی و حوری و جو  
دور و تحت کعبه و جام و  
نهادن در آن جام و  
کمالش در عار و نوال و خیر  
عزت و جاه و کسب و کار  
که در آن جام و آن کسب و کار  
بمافوق است کمال و کار  
چه از روز و ماه و سال و کار

الشيخ

که مستکارا بکار جهان  
 بدان دروغ و آه  
 بدو دین بوسه کشد  
 مگر کهن خام کهنه  
 که سیاه لبی و دم ماره کن  
 چنانچه دم بابت زیدو  
 جو نسیب در دست راج  
 نفع روزی و فوایدش با  
 و این بخت از دود و گنج زار  
 که کشت و کشت و کشت و کشت  
 که بکار جهان بخت

بدان دروغ و آه  
 بدان بر از وی دروغ آمدی  
 بهر که شد حرف و حالان  
 و در مجلس ملکست از نوب  
 و درین راه جو رست با دانه کن  
 و من در چو لای مراد و شین  
 بر آن جو کا فوز را لای  
 بر او در سیل و فاروی راج  
 ملک روی جو کسب و حو  
 که کشت و کشت و کشت و کشت  
 جهان بخت و کشت و کشت  
 زمین از ملک و بهره مشورت

۹۵۳

۱۶



[illegible]



[illegible]

خداوند را در این کتب

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

که در این کتب است

۱۴۵  
۹۴۷

۱۱۱۲

[illegible]

[illegible]

985



کوهن جازع و ارسته اند	از بر لبی بیل مگر خفته اند
و علی نام لهوانی مشکب	مگر حرکت و دندان لورلی
منی عفا میگردد کم روزی	که در و آمدن لیس خست
و سترم نمی خن خزه شبر	که بر دی در کس نفو جایگیر
کنم از یه و بیلان جایی گرم	در مار از غایب جانی باد شرم
حلو و عین تحت کون نیاب	که حرکت مار از غایب جانی
بخت ز رست زنی که در جانی	که لیس ملی گذر می باشد
و بر بخت جاد و شمولی است	لذی می بر بخت بخت
چو در جام کهنه و می نماند	جام و کهنه نباید فساد نکند
بیا بسازد لیس جام کهنه و	که در شش دهد و در بار لیس
بیا لب کنی لیس و جاد و سکر	بند و بخت کهنه و جاد و سکر

۱۳۲  
۹۴۰

۱۵۰

بخت  
بخت  
بخت

شهر سهراب و جانی دار	فلک بایک متری سکر
کجا نرم کهنه و جاد و سکر	سکندر کهنه و جاد و سکر
جوانی کوک از جاد و سکر	نوی و کوه و لیس و جاد و سکر

جاده و جاد و سکر



همه درینست قدری چون می آید

چون که درینست نام شوق کز بوی باران

شوق کز بوی باران یکم بران نام

یکم بران نام نام برانی که آورد

نام برانی که آورد آن نخت کبریا

آن نخت کبریا بدان جام و درانی

بدان جام و درانی ولایت شانی

ولایت شانی چنان که بستی

چنان که بستی نه آورده بود

نه آورده بود سیر بران

سیر بران فوتی باغ

فوتی باغ خوش دلی

خوش دلی درین نام

درین نام درین نام

درین نام درین نام



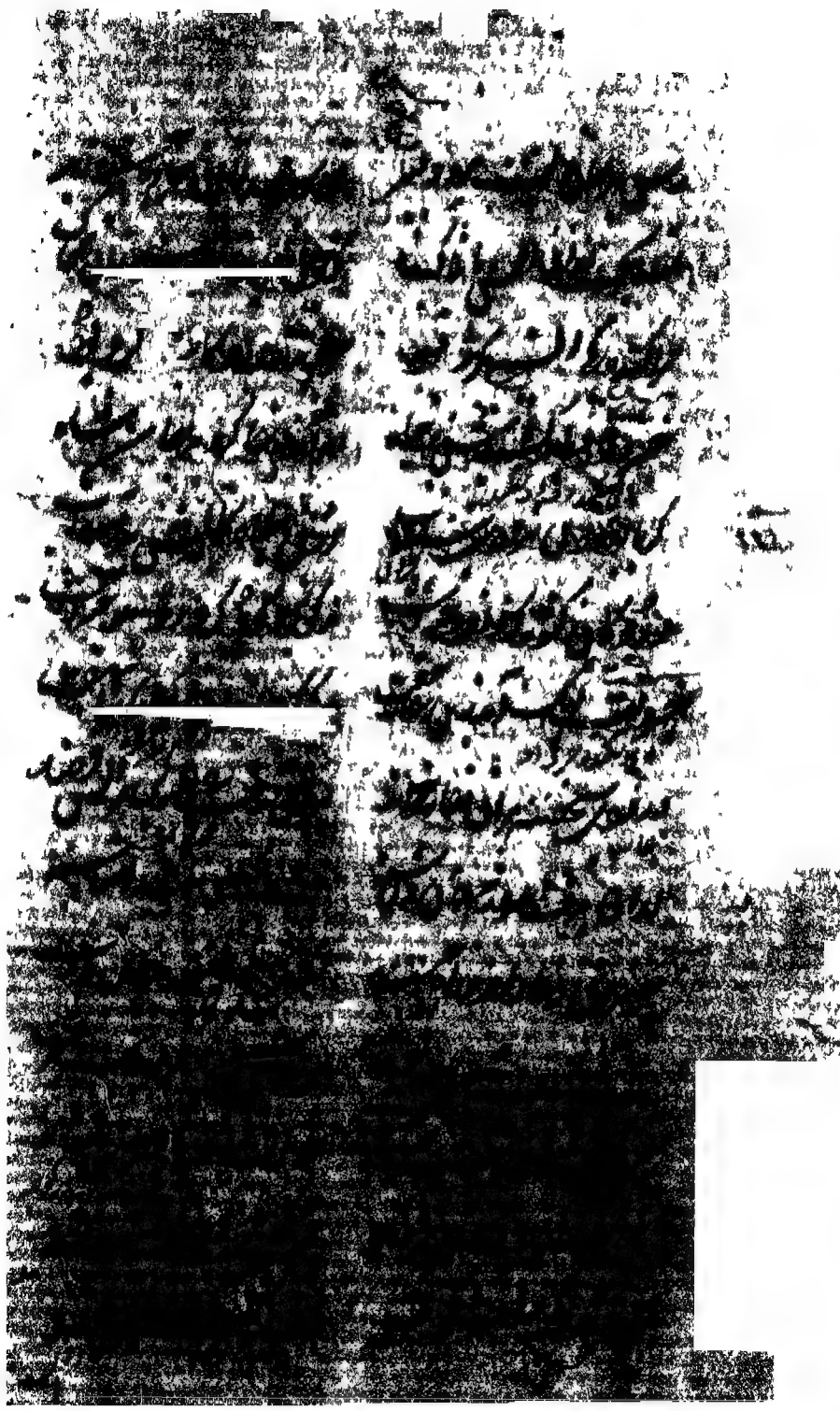
چون در پی تو بودم  
نزد کنی اگر هست  
من به کفایت  
که هر که بران محبت داشت  
بوی گل و نعناع  
سینه ام بختین و جگر  
و چشم من خسته بود  
زده شد و دیگر غم  
نگه های دلخوار  
جودت در یک آنک  
از این طغیان و شرور  
عشق من را بافت

در آن محبت خود  
محکم حاصلت  
من به کفایت  
که هر که بران محبت داشت  
بوی گل و نعناع  
سینه ام بختین و جگر  
و چشم من خسته بود  
زده شد و دیگر غم  
نگه های دلخوار  
جودت در یک آنک  
از این طغیان و شرور  
عشق من را بافت

124  
902

259

152



سید علی محمد علی





بست تمل کولان خواب

میان صاف تنی نایب

بود نیک کی بود بخت

درد جوانی باری لکین

نه جهان نه من نه بخت

درست بود که بخت بدست

که چون بولم نه اندکوش

همان ز لکین از لکین

اگر می خوری تب بخت

موتاب تا خوده مستی کن

مخور ز غفلان ناکروی

خود ز غفلان گشته خاک

هر اسان نولز روز عار سا

چون که آن مکر جو کو کور سا

کسی که بر دگر بود خوش

لش آن سعادتمند خوش

بگو که نفی التشرک

بگو که نفی التشرک

حق در کفنی لا اله

لا اله الا الله

تو که لکین لکین

تو که لکین لکین

در لکین لکین

در لکین لکین

بایی بیکان رانی

بسیار بیکان در آمد

۱۵۱

۹۲۹

۱۵۴



لعل ایمن باز بوقیه گفت

خبر داد زنده سکارا گفت

کبر استان بوی بارگاه

ز کت ایمن و لیم و سکارا

لعل ایمن ملک ایمن گفت

خبر داد ایمن و لیم و سکارا

کره تان و خوار و خوار

نیز گفت خوار و خوار

جنان طاعت من ملک ایمن و

که آید از این نام و لکس

لعل ایمن در طاعت من

بدین فترت ایمن و لکس

نیز گفت ایمن و لکس

نیز گفت ایمن و لکس

و لیکن هر دو به لکس

بگو و لکس از لکس و لکس

زمانه نیک و لکس

شماره کی و لکس

نیز گفت خوار و خوار

نیز گفت خوار و خوار

کره تان و خوار و خوار

کره تان و خوار و خوار

جنان طاعت من ملک ایمن و

جنان طاعت من ملک ایمن و

لعل ایمن در طاعت من

لعل ایمن در طاعت من

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

بر کفزه بخیزد کمر کوف کب لایب دریا سر آید کوف

پہرہ زیب محمود اور شہنشاہ

سر ویم این صند سردر نمود که با خواجہ رخصت می نمود.

عمر اساتذت عثمان می کشد و دیگران فرزند زمین می کشند

زهره پور را خلیج

سوی پانچ ماہ مولود روئی

نور و انوار سے فتنہ لایا  
کدو راس نہکاں لہو کیے کرک

کرمی فربه ماند حبس دهر باز کند دست بر شمعش می دراز

شماره اول و در شماره دوم تحت خط درستی تبیح

جود از کفین کن در اول  
شکسته شود کفین بر و تاب

مروا شكري بنت عبد الله بن عمرو  
رواحم بن عبد الله بن عمرو

عمران بن قیس و دیگران که در آن زمان در آنجا بودند



سید الشہداء علیہ السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

بدران حوت حله

لیکس نورالاب زکوار لشادہ رحیمہ کتب خانہ

میں نے اس کے لئے ایک اور چیز بھی کرنا چاہی تھی۔

نیک نامک سار و زود فیت  
در عهده صاحب کل نام فیت

کل نظر و زمر کم بار عمل

دولت و علم و کرامت  
رحمات و ابرار

در این سخن در باب خون لاله بودهای ختم از روی هم زد

*(Faint handwritten notes at the bottom)*

در کمال خفا و در میان کمال فقر و در میان کمال غنا

سید محمد علی میرزا

کتابخانه ملی افغانستان

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

157

۱۵۷  
 ۶۹۴  
 ۶۹۵  
 ۶۹۶  
 ۶۹۷  
 ۶۹۸  
 ۶۹۹  
 ۷۰۰  
 ۷۰۱  
 ۷۰۲  
 ۷۰۳  
 ۷۰۴  
 ۷۰۵  
 ۷۰۶  
 ۷۰۷  
 ۷۰۸  
 ۷۰۹  
 ۷۱۰  
 ۷۱۱  
 ۷۱۲  
 ۷۱۳  
 ۷۱۴  
 ۷۱۵  
 ۷۱۶  
 ۷۱۷  
 ۷۱۸  
 ۷۱۹  
 ۷۲۰  
 ۷۲۱  
 ۷۲۲  
 ۷۲۳  
 ۷۲۴  
 ۷۲۵  
 ۷۲۶  
 ۷۲۷  
 ۷۲۸  
 ۷۲۹  
 ۷۳۰  
 ۷۳۱  
 ۷۳۲  
 ۷۳۳  
 ۷۳۴  
 ۷۳۵  
 ۷۳۶  
 ۷۳۷  
 ۷۳۸  
 ۷۳۹  
 ۷۴۰  
 ۷۴۱  
 ۷۴۲  
 ۷۴۳  
 ۷۴۴  
 ۷۴۵  
 ۷۴۶  
 ۷۴۷  
 ۷۴۸  
 ۷۴۹  
 ۷۵۰  
 ۷۵۱  
 ۷۵۲  
 ۷۵۳  
 ۷۵۴  
 ۷۵۵  
 ۷۵۶  
 ۷۵۷  
 ۷۵۸  
 ۷۵۹  
 ۷۶۰  
 ۷۶۱  
 ۷۶۲  
 ۷۶۳  
 ۷۶۴  
 ۷۶۵  
 ۷۶۶  
 ۷۶۷  
 ۷۶۸  
 ۷۶۹  
 ۷۷۰  
 ۷۷۱  
 ۷۷۲  
 ۷۷۳  
 ۷۷۴  
 ۷۷۵  
 ۷۷۶  
 ۷۷۷  
 ۷۷۸  
 ۷۷۹  
 ۷۸۰  
 ۷۸۱  
 ۷۸۲  
 ۷۸۳  
 ۷۸۴  
 ۷۸۵  
 ۷۸۶  
 ۷۸۷  
 ۷۸۸  
 ۷۸۹  
 ۷۹۰  
 ۷۹۱  
 ۷۹۲  
 ۷۹۳  
 ۷۹۴  
 ۷۹۵  
 ۷۹۶  
 ۷۹۷  
 ۷۹۸  
 ۷۹۹  
 ۸۰۰  
 ۸۰۱  
 ۸۰۲  
 ۸۰۳  
 ۸۰۴  
 ۸۰۵  
 ۸۰۶  
 ۸۰۷  
 ۸۰۸  
 ۸۰۹  
 ۸۱۰  
 ۸۱۱  
 ۸۱۲  
 ۸۱۳  
 ۸۱۴  
 ۸۱۵  
 ۸۱۶  
 ۸۱۷  
 ۸۱۸  
 ۸۱۹  
 ۸۲۰  
 ۸۲۱  
 ۸۲۲  
 ۸۲۳  
 ۸۲۴  
 ۸۲۵  
 ۸۲۶  
 ۸۲۷  
 ۸۲۸  
 ۸۲۹  
 ۸۳۰  
 ۸۳۱  
 ۸۳۲  
 ۸۳۳  
 ۸۳۴  
 ۸۳۵  
 ۸۳۶  
 ۸۳۷  
 ۸۳۸  
 ۸۳۹  
 ۸۴۰  
 ۸۴۱  
 ۸۴۲  
 ۸۴۳  
 ۸۴۴  
 ۸۴۵  
 ۸۴۶  
 ۸۴۷  
 ۸۴۸  
 ۸۴۹  
 ۸۵۰  
 ۸۵۱  
 ۸۵۲  
 ۸۵۳  
 ۸۵۴  
 ۸۵۵  
 ۸۵۶  
 ۸۵۷  
 ۸۵۸  
 ۸۵۹  
 ۸۶۰  
 ۸۶۱  
 ۸۶۲  
 ۸۶۳  
 ۸۶۴  
 ۸۶۵  
 ۸۶۶  
 ۸۶۷  
 ۸۶۸  
 ۸۶۹  
 ۸۷۰  
 ۸۷۱  
 ۸۷۲  
 ۸۷۳  
 ۸۷۴  
 ۸۷۵  
 ۸۷۶  
 ۸۷۷  
 ۸۷۸  
 ۸۷۹  
 ۸۸۰  
 ۸۸۱  
 ۸۸۲  
 ۸۸۳  
 ۸۸۴  
 ۸۸۵  
 ۸۸۶  
 ۸۸۷  
 ۸۸۸  
 ۸۸۹  
 ۸۹۰  
 ۸۹۱  
 ۸۹۲  
 ۸۹۳  
 ۸۹۴  
 ۸۹۵  
 ۸۹۶  
 ۸۹۷  
 ۸۹۸  
 ۸۹۹  
 ۹۰۰  
 ۹۰۱  
 ۹۰۲  
 ۹۰۳  
 ۹۰۴  
 ۹۰۵  
 ۹۰۶  
 ۹۰۷  
 ۹۰۸  
 ۹۰۹  
 ۹۱۰  
 ۹۱۱  
 ۹۱۲  
 ۹۱۳  
 ۹۱۴  
 ۹۱۵  
 ۹۱۶  
 ۹۱۷  
 ۹۱۸  
 ۹۱۹  
 ۹۲۰  
 ۹۲۱  
 ۹۲۲  
 ۹۲۳  
 ۹۲۴  
 ۹۲۵  
 ۹۲۶  
 ۹۲۷  
 ۹۲۸  
 ۹۲۹  
 ۹۳۰  
 ۹۳۱  
 ۹۳۲  
 ۹۳۳  
 ۹۳۴  
 ۹۳۵  
 ۹۳۶  
 ۹۳۷  
 ۹۳۸  
 ۹۳۹  
 ۹۴۰  
 ۹۴۱  
 ۹۴۲  
 ۹۴۳  
 ۹۴۴  
 ۹۴۵  
 ۹۴۶  
 ۹۴۷  
 ۹۴۸  
 ۹۴۹  
 ۹۵۰  
 ۹۵۱  
 ۹۵۲  
 ۹۵۳  
 ۹۵۴  
 ۹۵۵  
 ۹۵۶  
 ۹۵۷  
 ۹۵۸  
 ۹۵۹  
 ۹۶۰  
 ۹۶۱  
 ۹۶۲  
 ۹۶۳  
 ۹۶۴  
 ۹۶۵  
 ۹۶۶  
 ۹۶۷  
 ۹۶۸  
 ۹۶۹  
 ۹۷۰  
 ۹۷۱  
 ۹۷۲  
 ۹۷۳  
 ۹۷۴  
 ۹۷۵  
 ۹۷۶  
 ۹۷۷  
 ۹۷۸  
 ۹۷۹  
 ۹۸۰  
 ۹۸۱  
 ۹۸۲  
 ۹۸۳  
 ۹۸۴  
 ۹۸۵  
 ۹۸۶  
 ۹۸۷  
 ۹۸۸  
 ۹۸۹  
 ۹۹۰  
 ۹۹۱  
 ۹۹۲  
 ۹۹۳  
 ۹۹۴  
 ۹۹۵  
 ۹۹۶  
 ۹۹۷  
 ۹۹۸  
 ۹۹۹  
 ۱۰۰۰

*[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, which is mostly illegible due to extreme contrast and noise in the scan.]*



نوروز

بسیار و در این روز

چون نیشی صبح بود

و در این روز

بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

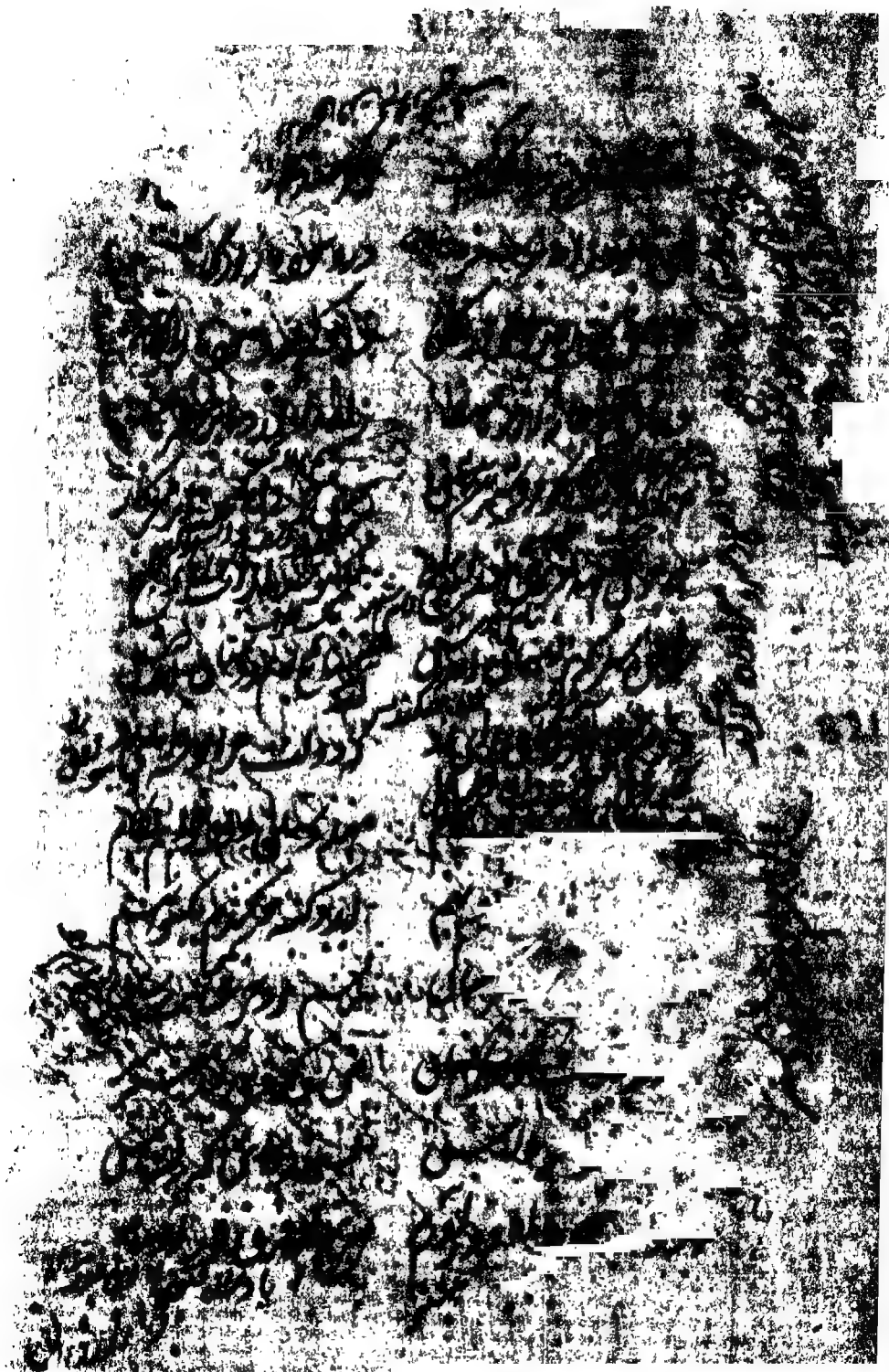
بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

بسیار و در این روز

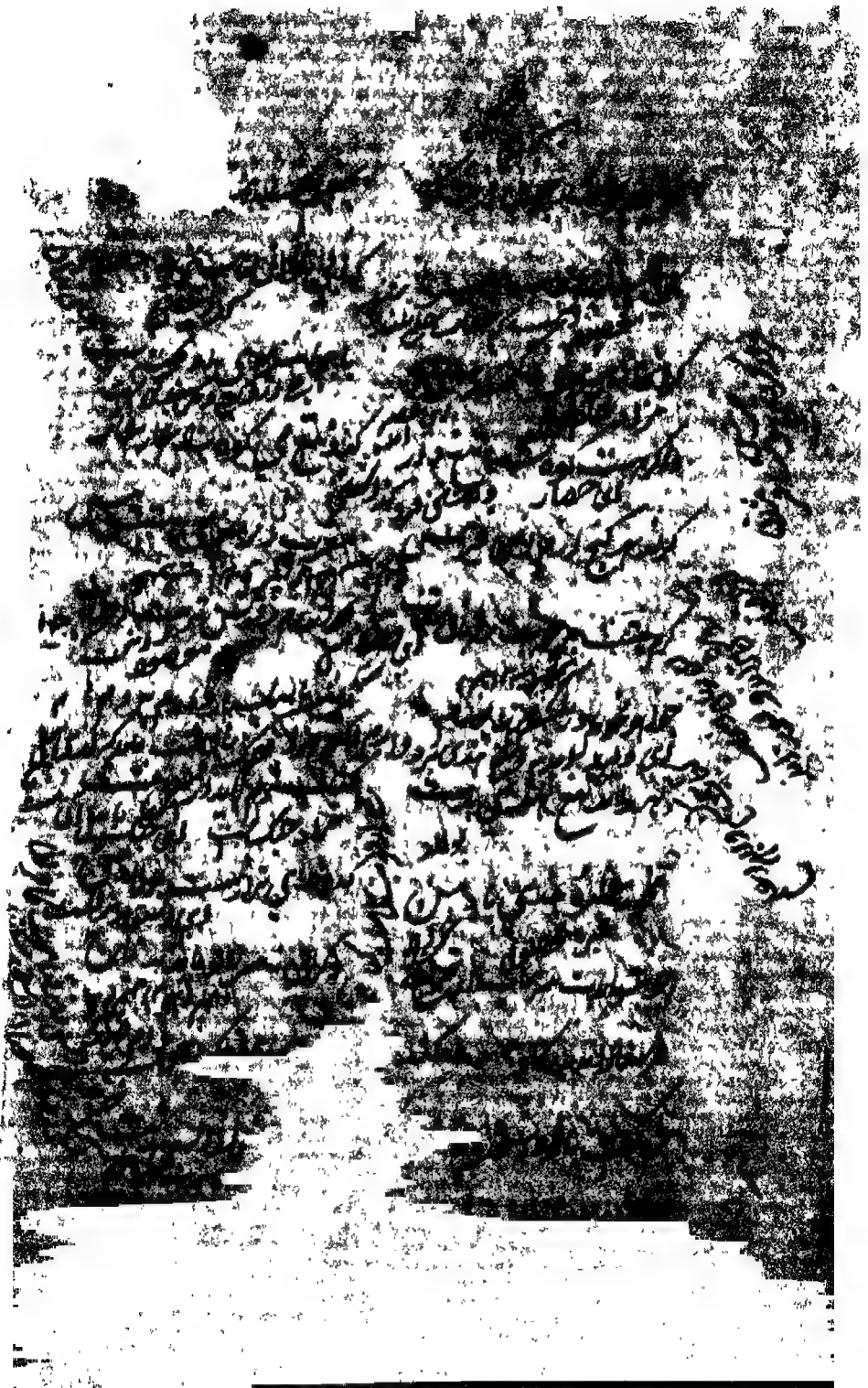
بسیار و در این روز





159

55



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

قوله

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

160

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

کام تو نماید سرخسین کام تو

بر آن بزمی نام در  
سختی و کسب و کار  
و آن بزمی نام در  
سختی و کسب و کار

و آن بزمی نام در  
سختی و کسب و کار

و آن بزمی نام در  
سختی و کسب و کار

و آن بزمی نام در  
سختی و کسب و کار

و آن بزمی نام در  
سختی و کسب و کار



[illegible]

لا بد من التمسك بالدين والالتزام به





۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا

چون در پرتو شمع کز آتش شمع بخت بیا



نعلین رخ بدوی کوی لو  
 مکر خنده ز لب خجسته  
 بکوی بدی خوبی و دل  
 چشمه دلد درش باز آمد  
 بایستی از شقایق فرج  
 طراز عروسی گردید  
 تبرک سبزه لعل و شادمان  
 حوله رخ دار و دینار  
 زجاج هر چه میاقوت و نعل  
 ز جام زرد و ز جویان عقیق  
 ز جبین علامان خلو بکول  
 لعل زین کار و کج در صبر  
 خرد خرد از کشتن و کول  
 تا شود کا طبق بی نعل و جو  
 خوب

شمع بمان گشت مندی لو  
 لطیف و خوش و سبزه و تر  
 بگوهرم آبی و هم از شادمان  
 عروسی چنان دلد از آمد  
 کز یاقوت خیمه خوتیا  
 پس آنکه منش را بد و طلق  
 با طی برار است خجسته  
 بلنکینه خرگاه و زین خست  
 ز تازی سحران بولاد نعل  
 از و هر یکی در حواله غرق  
 ز رومی کینان زین و شش  
 و سنال و شکر کینت بدی  
 زین و نعل ماه سحر عروسی  
 به نعل نعل و نعل و نعل  
 به نعل نعل و نعل و نعل

۱۴۱  
 ۵۴  
 درین کتاب  
 ۱۶۴

جو ملکست بر منجس بالکود  
 نوحه خدی با سکه کیه  
 کلی لایحه خدیو در سینه  
 جوشنا بر خدیو جهان کام من  
 دست و پا تو را زان کسبه  
 دست از خن کوه سحر کو  
 اگر کار جهان شد به سودان  
 زکی جوی کسید و چشم  
 نقش و نگار شدن خوب  
 به رسم کز کجا به پیش اینم  
 روی خباب به هر فرزندم  
 جهان را به زبان و بی او  
 به هر کس که در دنیا  
 به هر کس که در دنیا

